

نور فاطمہ زہرا  
سلام اللہ علیہا



کتابخانہ دیجیٹل  
www.noorfatemah.org

# صد حکایت سرشتی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# صد حکایت تربیتی

نویسنده:

مرتضی بذرافشان

ناشر چاپی:

دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

|                                    |    |
|------------------------------------|----|
| فهرست                              | ۵  |
| صد حکایت تربیتی                    | ۱۰ |
| مشخصات کتاب                        | ۱۰ |
| مرتضی بذرافشان                     | ۱۰ |
| مقدمه                              | ۱۰ |
| ۱ - توجه به کودک                   | ۱۰ |
| ۲ - مسؤولیت پدران                  | ۱۱ |
| ۳ - تبعیض ناروا                    | ۱۱ |
| ۴ - تربیت قبل از تولد              | ۱۱ |
| ۵ - فرزندی، نتیجه دعا              | ۱۲ |
| ۶ - کودک و تاثیرات محیط            | ۱۲ |
| ۷ - بوسیدن کودک                    | ۱۲ |
| ۸ - پدر خیانتکار                   | ۱۳ |
| ۱۰ - کودکان امروز بزرگان فردا      | ۱۳ |
| ۱۱ - مجال تحرک کودکان را سلب نکنید | ۱۳ |
| ۱۲ - مادر و فرزندى پاک             | ۱۴ |
| ۱۳ - کودکان را قرآن بیاموزید       | ۱۴ |
| ۱۴ - از حرف تا عمل                 | ۱۴ |
| ۱۵ - اثرات پرورش آرزو در کودک      | ۱۴ |
| ۱۶ - تاثیر تقوای مادر بر فرزند     | ۱۵ |
| ۱۷ - بهترین نام                    | ۱۵ |
| ۱۸ - شیوه تبریک گفتن نوزاد         | ۱۵ |
| ۱۹ - دختر، خیلی خوب است            | ۱۵ |

- ۲۰ - بهترین نام برای دختر ..... ۱۶
- ۲۱ - موفقیت در علاقه و استعداد کودک ..... ۱۶
- ۲۲ - جایزه برای نقاشی کودک ..... ۱۶
- ۲۳ - شناخت لیاقت های کودک ..... ۱۶
- ۲۴ - پرورش بلند همتی در کودک ..... ۱۷
- ۲۵ - اثر یک تذکر ..... ۱۷
- ۲۶ - نتیجه بد اخلاقی معلم ..... ۱۷
- ۲۷ - تاثیر شیر ..... ۱۸
- ۲۸ - منشا جسارت به پدر ..... ۱۸
- ۲۹ - احترام به کودک ..... ۱۸
- ۳۰ - نتیجه تحمیل عبادت ..... ۱۹
- ۳۱ - احترام به شاگرد نوجوان ..... ۱۹
- ۳۲ - نتیجه دوستی با نادان ..... ۱۹
- ۳۳ - اهمیت درس ..... ۱۹
- ۳۴ - شخصی که درس خوان نمی شود ..... ۲۰
- ۳۵ - امیدواری ، شرط پیروزی ..... ۲۰
- ۳۶ - تفاوت استعدادهای ..... ۲۰
- ۳۷ - برخورد با فرزندان شهدا ..... ۲۰
- ۳۸ - دخترک دروغگو ..... ۲۱
- ۳۹ - مهربانی به کودک در حال نماز ..... ۲۱
- ۴۰ - تشویق کودک ..... ۲۲
- ۴۱ - تکریم فرزند شهید ..... ۲۲
- ۴۲ - نتیجه نام بد ..... ۲۲
- ۴۳ - سعادت در رحم مادر ..... ۲۳

|                                         |    |
|-----------------------------------------|----|
| ۴۴ - اثر تربیت در کودک                  | ۲۳ |
| ۴۵ - شخصیت دادن به کودک                 | ۲۳ |
| ۴۶ - نهی از سرزنش                       | ۲۳ |
| ۴۷ - تامین معاش زندگی کودک , عبادت است  | ۲۴ |
| ۴۸ - تاثیر نژادهای شایسته در تربیت کودک | ۲۴ |
| ۴۹ - ملایمت با کودک                     | ۲۴ |
| ۵۰ - استقبال از کودک                    | ۲۴ |
| ۵۱ - خوشحال نمودن کودک                  | ۲۵ |
| ۵۲ - تاثیر شیر دادن کودک در حال وضو     | ۲۵ |
| ۵۳ - تاثیر محیط خانوادگی در تربیت کودک  | ۲۵ |
| ۵۴ - نقش مادر در تربیت کودک             | ۲۵ |
| ۵۵ - نام زیبا برای کودک                 | ۲۶ |
| ۵۶ - پدری مهربان                        | ۲۶ |
| ۵۷ - اثر ایمان در کودک                  | ۲۶ |
| ۵۸ - اثر تربیت در کودک                  | ۲۶ |
| ۵۹ - اثر توکل به خدا در کودک            | ۲۷ |
| ۶۰ - کودکی , رمز بزرگی حاتم طایی        | ۲۷ |
| ۶۱ - خداشناسی فطری در کودک              | ۲۷ |
| ۶۲ - حداقل حمل کودک                     | ۲۷ |
| ۶۳ - نوازش یتیمان                       | ۲۸ |
| ۶۴ - اهمیت سرپرستی از یتیم              | ۲۸ |
| ۶۵ - فرق گذاشتن در احترام بین پدر و پسر | ۲۸ |
| ۶۶ - فقر, گهواره نبوغ کودکان            | ۲۹ |
| ۶۷ - اولاد حقیقی امیر کبیر              | ۲۹ |

|                                          |    |
|------------------------------------------|----|
| ۶۸ - پاکی , شرط رسیدن به کمال است        | ۲۹ |
| ۶۹ - منطق تربیتی                         | ۳۰ |
| ۷۰ - جنایت تبعیض بین دختر و پسر          | ۳۰ |
| ۷۱ - بلند همتی در کودک , بزرگی می آفریند | ۳۱ |
| ۷۲ - حرف حق نتیجه شجاعت کودک             | ۳۱ |
| ۷۳ - مقام امامت در دوران کودکی           | ۳۱ |
| ۷۴ - پسر هوشمند                          | ۳۲ |
| ۷۵ - درخواست فرزند از خداوند             | ۳۲ |
| ۷۶ - فرزند صالح نجات بخش است             | ۳۲ |
| ۷۷ - کودک حاضر جواب                      | ۳۲ |
| ۷۸ - کودک باهوش و خدانشناس               | ۳۳ |
| ۷۹ - کودکی بعضی از دانشمندان             | ۳۳ |
| ۸۰ - حقوق فرزند                          | ۳۳ |
| ۸۱ - سفارش دلسوزانه پدر                  | ۳۳ |
| ۸۲ - جامعه سعادت‌مند                     | ۳۴ |
| ۸۳ - کودک سخاوت را از مادر می آموزد      | ۳۴ |
| ۸۴ - آگاهی های کودک مسجدی                | ۳۴ |
| ۸۵ - آینده هر کسی در کودکی شکل می گیرد   | ۳۴ |
| ۸۶ - طفل , شجاعت را ارث می برد           | ۳۵ |
| ۸۷ - کودک حقیقت بین                      | ۳۵ |
| ۸۸ - کودک منطقی فراری نشد                | ۳۶ |
| ۸۹ - توجه به یتیم و برکت زندگی           | ۳۶ |
| ۹۰ - به گفتار کودک گوش فرا دهیم          | ۳۶ |
| ۹۱ - شرکت کودکان در واقعه بزرگ           | ۳۶ |

- ۹۲ - دختر خردسال , بهترین غم خوار ..... ۳۷
- ۹۳ - یک راه تنبیه ..... ۳۷
- ۹۴ - اثر فال بد در کودک ..... ۳۷
- ۹۵ - تاثیر استاد در ایمان کودک ..... ۳۸
- ۹۶ - منزلت کودک شیرخوار ..... ۳۸
- ۹۷ - به بزرگ و کوچک احترام کنید ..... ۳۹
- ۹۸ - از مال حلال به فرزندان بخورانید ..... ۳۹
- ۹۹ - نوازش فرزندان شهدا ..... ۳۹
- ۱۰۰ - مقام معلم ..... ۴۰
- پی نوشتها ..... ۴۰
- کتابنامه ..... ۴۱
- مؤسسه نورفاطمه زهرا سلام الله علیها ..... ۴۲

## صد حکایت تربیتی

## مشخصات کتاب

سرشناسه : بذرافشان مرتضی ۱۳۴۲ - عنوان و نام پدیدآور : صد حکایت تربیتی مرتضی بذرافشان مشخصات نشر : قم حوزه علمیه قم دفتر تبلیغات اسلامی مرکز انتشارات ۱۳۷۸. مشخصات ظاهری : ۱۱۲ ص. فروست : مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم ۷۱۴. شابک : ۴۵۰۰ ریال ۹۶۴-۴۲۴-۵۶۸-۷ ؛ ۴۸۰۰ ریال چاپ دوم ۹۶۴-۴۲۴-۸۵۲-X یادداشت : پشت جلد لاتینی شده Mortaza Bazr - afshan. Sad hekyat-e tarbiyati. یادداشت : چاپ دوم ۱۳۷۹. یادداشت : کتابنامه ص [۱۰۹] - ۱۱۲؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع : اسلام -- داستان موضوع : داستان های اخلاقی -- مجموعه ها شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. مرکز انتشارات رده بندی کنگره : ۲۴۹/۵ BP/ب ۴ص ۴ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۸ شماره کتابشناسی ملی : م ۷۸-۸۰۱۸

## مرتضی بذرافشان

## مقدمه

تربیت فرزند، مقوله ای سهل و ممتنع است. سهل است چون اگر به روال طبیعی و تحت تاثیر فطرت سالم انجام گیرد، نه مشکل خاصی دارد و نه کمبودی. ممتنع است زیرا با توسعه زندگی شهرنشینی، ارتباطات، تکنولوژی، کانالیزه شدن بسیاری از مجاری تربیتی، آموزشی، اقتصادی، سیاسی و... هزاران معضل و موضوع تازه در مسیر تربیت کودکان و نوجوانان و جوانان حادث شده است و بسیاری از خانواده ها به کانون های بحران اخلاقی و تربیتی و عاطفی تبدیل گشته اند. دیگر بی سواد بودن والدین توجیه پذیر نیست. آنها هرگز نمی توانند مشکلات اخلاقی و عاطفی فرزندانشان را تجزیه و تحلیل کنند و راهی برای اصلاح بیابند. اینک پدر و مادر باید با مقوله های تربیتی و روان شناسی کودک و نوجوان و جوان آشنا باشند. در صورت امکان باید با مشاوران صاحب نظر گفتگو کنند و چگونگی ارتباط با فرزندان را زیر نظر آنها تنظیم نمایند. حداقل کاری که هر پدر و مادری باید انجام دهد آن است که مسائل ساده و سهل الوصول و کلی را درباره تربیت و برخورد با فرزندان خویش فراگیرد و خود را از فراگیری و اعمال آنها بی نیاز نداند. شیوه پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) در تربیت و ارتباط با مردم، به ویژه با کودکان، این امور سهل الوصول و کلی و در عین حال مطابق با فطرت و عقل سلیم رابه ما می آموزد. به عقیده ما آنها به خاطر وصل بودن به منبع وحی و داشتن گوهر عصمت، از خطا و لغزش در امان هستند و لذا شیوه ای را که در تربیت کودکان توصیه می کنند سالم ترین و دست یافتنی ترین روش هاست. در این مجموعه که محور آن، شیوه ارتباط والدین با کودکان است روایات و حکایات برگزیده ای از پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) و سالکان راه ایشان و نکته هایی از دوران کودکی بزرگان و... جمع آوری شده است که تا حدی طریقه مواجهه و هماهنگی با دنیای کودکان را تصویر می کند. امید است که مفید واقع شود.

## ۱- توجه به کودک

گروهی از کودکان مشغول بازی بودند. ناگهان با دیدن پیامبر (ص) که به مسجد می رفت، دست از بازی کشیدند و به سوی حضرت دویدند و اطرافش را گرفتند. آنها دیده بودند پیامبر اکرم (ص)، حسن (ع) و حسین (ع) را به دوش خود می گیرد و با آنها بازی می کند. به این امید، هر یک دامن پیامبر را گرفته، می گفتند: شتر من باش! پیامبر می خواست هر چه زودتر خود را

برای نماز جماعت به مسجد برساند، اما دوست نداشت دل پاک کودکان را برنجاند. بلال در جستجوی پیامبر از مسجد بیرون آمد، وقتی جریان را فهمید خواست بچه ها را تنبیه کند تا پیامبر را رها کنند. آن حضرت وقتی متوجه منظور بلال شد، به او فرمود: تنگ شدن وقت نماز برای من از این که بخواهم بچه ها را برنجانم بهتر است. پیامبر از بلال خواست برود و از منزل چیزی برای کودکان بیاورد. بلال رفت و با هشت دانه گردو برگشت. پیامبر (ص) گردوها را بین بچه ها تقسیم کرد و آنها راضی و خوشحال به بازی خودشان مشغول شدند. ((۱)) بیان: توجه به نیاز و خواسته های کودک از اصول اولیه تربیت است. آسان ترین و پسندیده ترین راه، راضی کردن کودکان و همان روش متواضعانه پیامبر است که علاوه بر تامین نیاز کودک، به آنها نوعی شخصیت نیز می بخشد.

## ۲- مسؤولیت پدران

روزی عده ای از کودکان در کوچه مشغول بازی بودند. پیامبر (ص) در حین عبور، چشمش به آنها افتاد و خواست نقش بسیار بزرگ پدران و مسؤولیت سنگین آنها را در رشد کودک به همراهانشان گوشزد کند. فرمود: وای بر فرزندان آخرالزمان از دست پدرانشان. اطرافیان پیامبر با شنیدن این جمله به فکر فرو رفتند. لحظه ای فکر کردند شاید منظور پیامبر، فرزندان مشرکان است که در تربیت فرزندان کوتاهی می کنند. عرض کردند: یا رسول الله، آیا منظورتان مشرکین است؟ - نه، بلکه پدران مسلمانی را می گویم که چیزی از فرایض دینی را به فرزندان خود نمی آموزند و اگر فرزندان پاره ای از مسائل دینی را فراگیرند، پدران آنها، ایشان را از ادای این وظیفه باز می دارند. اطرافیان پیامبر با شنیدن این سخن، تعجب کردند که آیا چنین پدران بی مسؤولیتی نیز هستند. پیامبر که تعجب آنها را از چهره شان خوانده بود ادامه داد: تنهابه این قانع هستند که فرزندان از مال دنیا چیزی را به دست آورند... آنگاه فرمود: من از این قبیل پدران بیزار و آنان نیز از من بیزارند. ((۲)) بیان: در عصر حاضر، دلیل دور بودن و ناآگاهی قشر عظیمی از کودکان و نوجوانان از مسائل مذهبی، بی توجهی والدینشان به این مساله مهم است.

## ۳- تبعیض ناروا

سال ها از بعثت پیامبر اکرم (ص) گذشته بود. هنوز افکار دوران جاهلیت و تبعیض بین فرزندان وجود داشت. مردی عرب، آن روز برای انجام دادن کاری دست دو فرزندش را گرفت و شرفیاب محضر رسول اکرم (ص) شد. هنگامی که نشسته بود، یکی از فرزندان خود را در آغوش گرفت، به او محبت کرد و او را بوسید و به فرزند دیگرش توجهی نکرد. پیغمبر که این صحنه تاثرانگیز را مشاهده کرد نتوانست طاقت بیاورد، پس فرمود: چرا با فرزندان خود به طور عادلانه رفتار نمی کنی؟ آن مرد عرب جوابی جز سکوت نداشت. سرش را پایین انداخت و عرق شرم بر پیشانی اش نشست. او در آن روز دریافت که کارش اشتباه بوده است و فهمید که در نگاه کردن نیز نباید بین فرزندان فرقی گذاشت. ((۳))

## ۴- تربیت قبل از تولد

ملا محمد تقی مجلسی از علمای بزرگ اسلام است. وی در تربیت فرزندش اهتمام فراوان داشت و نسبت به حرام و حلال، دقت فراوان نشان می داد تا مبادا گوشت و پوست فرزندش با مال حرام رشد کند. محمد باقر، فرزند ملا محمد تقی، کمی بازیگوش بود. شبی پدر برای نماز و عبادت به مسجد جامع اصفهان رفت. آن کودک نیز همراه پدر بود. محمد باقر در حیاط مسجد ماند و به بازیگوشی پرداخت. وی مشک پر از آبی را که در گوشه حیاط مسجد قرار داشت با سوزن سوراخ کرد و آب آن را به زمین ریخت. با تمام شدن نماز، وقتی پدر از مسجد بیرون آمد، با دیدن این صحنه، ناراحت شد. دست فرزند را گرفت و به سوی منزل

رهسپار شد. رو به همسرش کرد و گفت: می دانید که من در تربیت فرزندم دقت بسیار داشته ام. امروز عملی از او دیدم که مرابه فکر واداشت. با این که در مورد غذایش دقت کرده ام که از راه حلال به دست بیاید، نمی دانم به چه دلیل دست به این عمل زشت زده است. حال بگو چه کرده ای که فرزندمان چنین کاری را مرتکب شده است. زن کمی فکر کرد و عاقبت گفت: راستش هنگامی که محمدباقر رادر رحم داشتم، یک بار وقتی به خانه همسایه رفتم، درخت اناری که در خانه شان بود، توجه مرا جلب کرد. سوزنی را در یکی از انارها فروبردم و مقداری از آب آن را چشیدم. ملا محمدتقی مجلسی با شنیدن سخن همسرش آهی کشید و به رازمطلب پی برد. ((۴)) بیان: اگر در روایات اسلامی تاکید شده که خوردن غذای حرام ولواندک در نطفه تاثیر سوء دارد به همین جهت است. لذا بزرگان علم تربیت گفته اند: تربیت قبل از تولد شروع می شود.

## ۵- فرزند، نتیجه دعا

علی بن بابویه آن مرد بزرگ الهی، در پنجاه سالگی، هنوز صاحب فرزندی نبود. او که عشق و علاقه وافری به اهل بیت و ائمه اطهار(ع) داشت، طی نامه ای به یکی از نمایان خاص امام زمان (ع) از او خواست که از محضر حضرت بقیه الله بخواهد برای او دعا کند تا خداوند فرزندی صالح و فقیه به او عنایت فرماید. تقاضای آن مردعارف و خداشناس به محضر امام (ع) رسید. آن حضرت در جواب فرمود: او از همسر خود صاحب فرزند نخواهد شد، اما به زودی همسری نصیب وی خواهد گردید که از وی دارای دو پسر فقیه خواهد گشت. مطابق وعده حضرت امام زمان (ع)، دوران بی فرزندی سپری شد و خداوند به او سه فرزند پسر داد که دو پسرش به نام های محمد و حسین به برکت هوش و حافظه فوق العاده شان به بالا-ترین مراتب فقاقت رسیدند. محمد معروف به شیخ صدوق در همان دوران طفولیت صاحب نبوغ و هوش سرشاری بود و اساتید خود را به شگفتی وامی داشت. ((۵))

## ۶- کودک و تاثیرات محیط

سال های سال از حادثه مصیبت بار جنگ دوم جهانی گذشته بود. زنی فرانسوی به جراحی مغز احتیاج پیدا کرد. با این که آن زن آلمانی نمی دانست، اما وقتی چاقوی جراحی به رگی از مغز وی اصابت کرد، زن در حال بی هوشی شروع به خواندن سرودی به زبان آلمانی نمود. چاقو را که از رگ برداشتند، خواندن سرود نیز قطع شد. تکرار این عمل تعجب پزشکان را در پی داشت. پس از تحقیقات فراوان، پرده از این راز برداشته شد: هنگام هجوم آلمان به فرانسه، این زن که در آن هنگام کودک خردسالی بیش نبوده، در خیابان شاهد سرودهایی بوده است که سربازان اشغالگر آلمانی می خوانده اند. این سرودها از آن هنگام در ضمیر ناخود آگاه وی محفوظ مانده بوده است. ((۶)) بیان: موضوع تاثیر پذیری در سنین کودکی، در روایات بسیاری مورد تاکید قرار گرفته است و شاید حکمت خواندن اذان و اقامه در گوش راست و چپ کودک بعد از تولد، همین جهت باشد.

## ۷- بوسیدن کودک

بسیار دیده می شد که پیامبر اسلام (ص) حسن (ع) و حسین (ع) رادر آغوش می گرفت و می بوسید. روزی آن دو را در بغل گرفت و بوسید. شخصی که حضور داشت، وقتی علاقه پیامبر و رفتار وی را با اطفال دید به فکر فرو رفت و پیش خود گفت: آیا تا به حال در اشتباه بوده ام؟ آیا روش اسلام در تربیت فرزند این است؟ اگر این طور است پس من در این مساله بسیار کوتاهی کرده ام. به پیامبر نزدیک شد و در حالی که خجالت می کشید سخن بگوید، عرض کرد: یا رسول الله من دارای ده فرزند کوچک و بزرگ هستم، اما تاکنون هیچ یک از آنها را نبوسیده ام. پیامبر از گفته او به قدری ناراحت شد که رنگ چهره

مبارکشان تغییر کرد. ایشان به او فرمود: خداوند مهر و محبت را از قلب تو بیرون کرده است. آن کس که به کودکان ما رحم نمی کند و به بزرگ ما احترام نمی گذارد، از ما نیست. ((۷))

## ۸- پدر خیانتکار

اواخر آن شب زمستانی، مسافران در ایستگاه اتوبوس به انتظار ماشین ایستاده بودند. مردی تنومند با چهره ای غیر عادی، به همراه طفل شش ساله اش در کنار دیگر مسافران منتظر آمدن اتوبوس بود. حالت سرگیجه و تهوع، آن طفل بی چاره را راحت نمی گذاشت. تا این که حال آن طفل معصوم بدتر شد و در کنار خیابان استفراغ کرد. همه فکر می کردند غذایی آلوده کودک را مسموم کرده است. کنجکاوی، یکی از مسافران را واداشت از پدر طفل پرسد فرزندش چه مرضی دارد. آن مرد پس از کمی سکوت با صدای درشتی گفت: فرزندم مریض نیست. امشب او را به مجلس عیش و نوش یکی از دوستانم بردم و علی رغم میل کودک، به او شراب خوراند! ((۸)) بیان: فکر می کنید پرورش این کودک در چنین خانواده ای، چه نتیجه ای به دنبال خواهد داشت. آیا خیانتی بالاتر از این تصویری شود؟ ۹- گام اول در تنبیه کودک خانواده ای از دست فرزند شرورشان کلافه شده بودند. بی ادبی فرزند خردسال، پدر و همه اهل منزل را رنج می داد. بیرون از منزل نیز کسی از آزار و اذیت او آسایش نداشت. پدر نیز هر بار او را به باد کتک می گرفت، به امید این که بر اثر تنبیه، دست از کارهای زشت بردارد، اما فایده ای نداشت. روزی دست فرزند خود را گرفت و نفس زنان، نزد حضرت ابوالحسن (ع) آورد و از وی شکایت کرد. حضرت نگاهی به آن مرد کرد و خواست راه و روش تربیت کردن را به او بیاموزد. فرمود: فرزندت را زن. مرد از خودش پرسید: پس چگونه فرزندم را تربیت کنم. منتظر بود تا ادامه کلام امام را بشنود. امام ادامه داد: برای ادب کردنش از او دوری و قهر کن. مرد گویا دنیای جدیدی در تربیت فرزند به رویش گشوده شد. در همان لحظه تصمیم گرفت شیوه قهر و دوری را پیشه خود سازد و با فرزندش سخنی نگوید. در همین فکر بود که ادامه کلام امام، او را آگاه تر کرد. امام فرمود: ولی مواظب باش قهرت زیاد طول نکشد و هرچه زودتر با فرزندت آشتی کن. ((۹)) بیان: شیوه تنبیه بدنی در تربیت کودک هیچ تاثیری ندارد، بلکه نتیجه عکس دارد. چون علاوه بر عادت به تنبیه، عظمت و ابهت پدر و مادر و یا معلم را نزد کودک خدشه دار می کند و راه برای تربیت بعدی نیز بسته می شود.

## ۱۰- کودکان امروز بزرگان فردا

حضرت امام حسن مجتبی (ع) هر از گاهی فرزندان را دور خود جمع می کرد و آنان را نصیحت می نمود. روزی فرزندان خود و فرزندان برادرش را فرا خواند. کودکان قبل از شرفیاب شدن به حضور امام، نمی دانستند ایشان به چه قصدی آنها را دعوت کرده است، ولی خوشحال بودند که هر وقت نزد امام می روند، با دست پربازمی گردند. همه کودکان که دور امام (ع) گرد آمدند، امام (ع) فرمود: همه شما، کودکان امروز هستید و امید می رود که بزرگان اجتماع فردا نیز باشید، پس دانش بیاموزید و در کسب علم کوشش کنید. ((۱۰))

## ۱۱- مجال تحرک کودکان را سلب نکنید

آن روز پس از تعمیر رادیو، صدای امام توجه مرا به خود جلب کرد: رادیو را کجا می گذارید؟ عرض کردم: روی میز، کنار دستتان. - نه، جایی بگذارید که دست بچه به آن نرسد و بهتر است روی تاقچه بگذارید. با کمی تأمل مقصود امام را دریافتم. حضرت امام برای آن که هم رادیو محفوظ باشد و هم مجبور نباشد مجال تحرک کودک را محدود و سلب نماید و او را با امر

و نهی آورده خاطر سازد، این دستور را فرمود . ((۱۱))

## ۱۲ – مادر و فرزندی پاک

خلیفه دوم ، گاهی شب ها از منزل بیرون می رفت . شبی صدای زنی را شنید که از دخترش می خواست شیر گوسفندان را برای فروش بیشتر، با آب مخلوط کند، اما دختر از این کار امتناع می کرد . وقتی که مادر از روی تمسخر گفت : خلیفه ما را نمی بیند . دختر گفت : خدای خلیفه که ما را می بیند . خلیفه به پسرش عاصم گفت : تحقیق کن تا او را برایت خواستگاری کنیم . بعد از تحقیق ، متوجه پاک بودن دختر شدند . ازدواج که صورت گرفت ، خداوند دختری به آنها داد که ام عاصم نام نهاده شد، این دختری عبدالعزیز بن مروان ازدواج کرد . خداوند پسری به نام عمر بن عبدالعزیز به آنها عطا کرد . عمر بن عبدالعزیز وقتی به خلافت رسید، سب امیرالمؤمنین را ممنوع کرد، فدک را به فرزندان حضرت زهرا برگرداند و وقتی که به این کار او اعتراض می کردند می گفت : حق با حضرت فاطمه (س) است . ((۱۲))

## ۱۳ – کودکان را قرآن بیاموزید

زمانی که فرزندق ((۱۳)) در دوران کودکی ، همراه پدرش به حضور امام علی (ع) رسید، امام از پدرش سؤال کرد : این سرکیست ؟ جواب داد : او فرزند من است و هم نام دارد . پدر فرزندق در ادامه سخنش گفت : شعر و کلام عرب را آن چنان به او آموختم که مهارت کامل در این فن دارد . آن مرد انتظار داشت که فرزندش مورد تشویق امام (ع) قرار بگیرد، ولی امام (ع) که افتخار کودک مسلمان را در فراگیری قرآن می دانست فرمود : اگر قرآن را به او یاد می دادی برایش بهتر بود . فرزندق وقتی این سخن امام را شنید به فکر فرو رفت . کلام امام (ع) در قلبش نشست و این سخن همیشه در خاطرش ماند . از آن لحظه خودش را مقید کرد تا وقتی قرآن را حفظ نکند آرام ننشیند . چنین نیز کرد و قرآن را کاملاً حفظ نمود . ((۱۴))

## ۱۴ – از حرف تا عمل

در زمان پیغمبر اکرم (ص)، طفلی بسیار خرما می خورد . هر چه او را نصیحت می کردند که زیاد خوردن خرما ضرر دارد، فایده نداشت . مادرش تصمیم گرفت او را به نزد پیغمبر (ص) بیاورد تا او را نصیحت کند . وقتی او را به حضور پیغمبر آورد، از پیغمبر خواست تا به طفل بفرماید که خرما نخورد، اما آن حضرت فرمود : امروز بروید و او را فردا دوباره بیاورید . روز دیگر زن به همراه فرزندش خدمت پیغمبر (ص) حاضر شد . حضرت به کودک فرمود که خرما نخورد . در این هنگام زن ، که نتوانست کنجکاوی و تعجب خود را مخفی کند، از ایشان سؤال کرد : یا رسول الله ، چرا دیروز به او نفرمودید خرما نخورد ؟ حضرت فرمود : دیروز وقتی این کودک را حاضر کردید، خودم خرما خورده بودم و اگر او را نصیحت می کردم ، تاثیری نداشت . امام صادق (ع) فرمود : به راستی هنگامی که عالم به علم خود عمل نکرد، موعظه او در دل های مردم اثر نمی کند، همان طور که باران از روی سنگ صاف می لغزد و در آن نفوذ نمی کند . ((۱۵))

## ۱۵ – اثرات پرورش آرزو در کودک

می گویند : زنی دیوانه شد و او را به دارالمجانین بردند . برای معالجه اش هر کار کردند فایده ای نبخشید . این زن هر روز صبح ، دیوانه ها را دور خودش جمع می کرد و می گفت : من یک شوهر زیبا دارم . یک پسر و یک دختر خوشگل دارم . ماشین سواری قشنگی داریم . عصر به عصر که شوهرم از سر کار می آید، پشت فرمان ماشین می نشیند و من و بچه ها هم عقب ماشین

می نشینیم . از قصرمان که درשמیران است می رویم به ویلایی که داریم و در آنجا تفریح می کنیم . . . . بعد از تحقیقات درباره کودکی این زن , معلوم شد که وی در زمان درس خواندن آمال و آرزوهای عجیبی داشته است , مثلاً آرزو داشته است که شوهر آینده اش یک اداری عالی رتبه و خوش قیافه باشد, بچه های آنها, قصر و ویلایشان , ماشین و . . . چنین و چنان باشد . سال ها با این آرزوها زندگی می کند تا این که از قضا به همسری مردی عادی , فاقد زیبایی و ثروت در می آید . زندگی مشترکشان را در خانه ای کوچک و اجاره ای آغاز می کنند و صاحب فرزند نیز نمی شوند . عملی نشدن آرزوها, چنان روان زن بیچاره را آزار می دهد تا سرانجام دیوانه اش می کند . ((۱۶)) بیان : رؤیایی بارآمدن کودک , بیشتر بر اثر تلقینی است که از طرف اطرافیان به ذهن او تزریق می شود . خصوصاً پدر و مادر, به فرزند خود وعده هایی ندهند که توان انجام دادن آن را نداشته باشند تا نتیجه اش این بشود که او یک عمر در رؤیاهای خیالی خود پرواز کند و هیچ وقت دسترسی به آن نداشته باشد .

### ۱۶- تأثیر تقوای مادر بر فرزند

شیخ مفید(ره) در خواب دید : فاطمه زهرا(س) در حالی که دست حسن (ع) و حسین (ع) را در دست داشت پیش آمد و رو به او فرمود : یا شیخ , به این دو کودک , فقه را تعلیم بده . شیخ مفید از خواب بیدار شد . تعجب کرد از این که فاطمه زهرا(س) به همراه حسنین بیاید و بگوید به آنها تعلیم بده . روزی شیخ در جلسه درس نشسته بود . ناگهان زنی را دید که دست دو پسرش را در دست داشت و در برابرش ایستاده بود . زن به شیخ مفید گفت : یا شیخ به این دو کودک (سید رضی و سید مرتضی) , فقه را تعلیم بده . شیخ مفید که تعبیر خوابش را دریافته بود, آن دو کودک را به بهترین وجه پرورش داد تا جایی که سید رضی و سید مرتضی از مفاخر جهان تشیع گردیدند . روزی شیخ مفید مقداری سهم امام به این دو کودک داد که به مادرشان بدهند . مادر آنها پول را قبول نکرد و گفت : سلام مرا به شیخ مفید برسانید و بگویید پدرمان مغازه ای به ارث گذاشته است . مادرمان , مال الاجاره این مغازه را می گیرد و خرج می کند, لذا احتیاج زیادی نداریم و با قناعت زندگی می کنیم . ((۱۷))

### ۱۷- بهترین نام

چهارمین فرزندم که به دنیا آمد, او را خدمت حضرت امام بردم تا نامی برایش انتخاب کند . به ایشان عرض کردم : تصمیم داشتم نامش را علی بگذارم , ولی ترجیح دادم شما نامی برای او انتخاب فرمایید . امام لبخند شیرینی به لب آورد و فرمود : از علی بهتر چیست ؟ ((۱۸))

### ۱۸- شیوه تبریک گفتن نوزاد

مردی به هنگام تبریک تولد فرزند یکی از دوستانش , به او گفت : تولد این نوزاد که سوار بر مرکب مراد خواهد بود, بر تو مبارک باد . حضرت امیر(ع) که حضور داشت به او فرمود : به هنگام تبریک و شادباش نوزاد چنین بگو : خدای بخشنده را شکرگذار باش و این بخشش او, بر تو مبارک باد . امید که فرزندت به کمال توانایی برسد و از نیکوکاری اش بهره مند شوی . ((۱۹)) بیان : اسلام در هر مورد دستور کاملی دارد که محور آن گام زدن انسان در مسیر توحید و رسیدن به کمال است . این هدف مقدس حتی در محتوای شادباش نوزاد از طرف ائمه (ع) پیشنهاد شده است .

### ۱۹- دختر, خیلی خوب است

در زمستان ۱۳۶۳، خداوند به من دختری عطا فرمود. اورابه خدمت حضرت امام بردم. ایشان با دیدن نوزاد، بی درنگ دست ها را پیش آورد و قنداق کودک را گرفت. پرسید: پسر است یا دختر؟. گفتم: دختر است. ایشان با شنیدن این حرف، نوزاد را در آغوش فشرد. صورتشان رابه صورت کودک گذاشت، پیشانی اش را بوسید و سه بار فرمود: دختر، خیلی خوب است. آن گاه از نامش سؤال کرد. گفتم: دلمان می خواهد شما نامی برایش انتخاب بفرمایید. حضرت امام بدون تامل سه بار فرمود: فاطمه، خیلی خوب است. ((۲۰))

## ۲۰ - بهترین نام برای دختر

از سکونی روایت شده است که بر امام صادق (ع) وارد شدم، درحالی که خسته و غمگین بودم. ایشان رو به من کرد و فرمود: ای سکونی، علت غم و ناراحتی تو چیست؟ عرض کردم: خداوند به من فرزندی داده است که دختر است. فرمودند: ای سکونی، سنگینی او بر روی زمین است و روزی او با خداوند. او بدون این که به تو نیاز داشته باشد، زندگی می کند و نیز بدون استفاده از روزی تو، غذا می خورد. آن گاه پرسیدند: اسم او را چه گذاشته ای؟ گفتم: نامش را فاطمه گذاشته ام. آن حضرت با شنیدن نام مقدس فاطمه (س) سه بار آه کشید. سپس دست بر پیشانی گذاشت و فرمود: اما اگر اسم او را فاطمه گذاشته ای به او فحش نده و او را لعنت نکن. ((۲۱))

## ۲۱ - موفقیت در علاقه و استعداد کودک

یکی از نقاشان بزرگ روزگار، در کودکی، هنگامی که به مدرسه می رفت، بسیار نامرتب و شلوغ بود. نه خود درس می خواند و نه می گذاشت سایر شاگردها به درس استاد گوش فرا دهند. روزی استاد او را به حضور طلبید تا در خلوت پندش دهد و عاقبت بازیگوشی و سهل انگاری را به او گوشزد نماید. در حینی که شاگرد تنبل را نصیحت می کرد، مشاهده نمود که وی با قطعه زغالی، روی زمین، تصاویر زیبایی را نقش می زند. استاد با تجربه به فراست دریافت که آن کودک برای نقاشی آفریده شده است. برای همین با پدرش صحبت کرد و او رابه تغییر دادن رشته تحصیلی فرزندش ترغیب نمود. بعدها که آن کودک، نقاش بزرگی شد، صحت پیش بینی آن آموزگار هوشمند، پدیدار گردید. از ادیسون پرسیدند که چرا اکثر جوانان به قله های موفقیت دست پیدا نمی کنند؟ وی جواب داد: چون در مسیری که استعدادش را دارند گام نمی زنند. ((۲۲))

## ۲۲ - جایزه برای نقاشی کودک

حجة الاسلام رحیمیان نقل می کند: یکی از دوستان، همراه با خانواده اش به دستبوسی حضرت امام نائل شدند. او پس از آن به من مراجعه کرد و گفت: این پسر که کلاس پنجم دبستان است، دفتر نقاشی اش را برای تقدیم به امام آورده بود که محافظان مانع آوردن آن به خدمت امام شدند، برای همین خیلی ناراحت شده است. من دفتر نقاشی را گرفتم و در روز بعد خدمت امام تقدیم کردم. حضرت امام با دقت تمام اوراق آن را ملاحظه فرمود و با دیدن تصویری از یک تانک که چرخ های آن را مداد تراش، تنه آن را کتاب، لوله آن را یک مداد و سرنشین آن را یک طفل دانش آموز تشکیل داده بود، فرمود که به آن دانش آموز خردسال جایزه ای مناسب پرداخت شود، که جایزه همراه با نامه ای از سوی دفتر امام به او تقدیم شد. ((۲۳))

## ۲۳ - شناخت لیاقت های کودک

می گویند: انیشتین دانشمند بزرگ و فیزیکدان عصر حاضر، در کلاس های ابتدایی چهره درخشانی نداشت، ولی در سال های بعد، استعداد شگرف و مخفی مانده خود را بروز داد. به ملکشاه سلجوقی خبر رسید که قیصر روم، در صدد تسخیر بغداد است. ملکشاه با ارتش منظم خود به سوی مرز ایران حرکت کرد. خواجه نظام الملک روزی از ارتش سان می دید که ناگاه قیافه سربازی کوتاه قد، توجه او را به خود جلب کرد. دستور داد که او را از صف بیرون کنند. او تصور کرده بود که از آن سرباز کوتاه قد، کاری ساخته نیست. ملکشاه به خواجه گفت: چه می دانی؟ شاید همین سرباز قیصر را اسیر کند. اتفاقاً مسلمانان در این نبرد پیروز شدند و قیصر روم به دست همین سرباز اسیر گردید. ((۲۴)) بیان: مربی یا پدر و مادر موفق، آنهایی هستند که از شاگرد و یا کودک خود شناخت خوبی داشته باشند، استعدادهای آنها را بیابند و زمینه شکوفایی آن را فراهم کنند. چون خداوند در هر کس استعداد خاصی را قرار داده است که شخص با شکوفایی آن استعداد به توفیق دست خواهد یافت.

## ۲۴- پرورش بلند همتی در کودک

سعدالدین تفتازانی از پایه گذاران فن بلاغت در عالم اسلام است. روزی خواست از اندازه همت فرزند خود، آگاه شود. برای همین به او گفت: پسر! هدف تو از تحصیل چیست؟ پسر گفت: تمام همت من این است که از نظر معلومات به پایه شمارم. پدر از کوتاهی فکر فرزند، متاثر شد و با تأسف گفت: اگر همت تو همین است، هرگز به نیمی از مراتب علمی من نخواهی رسید، زیرا افق فکر تو بسیار کوتاه است. من سعدالدین که پدر تو هستم آوازه علمی امام صادق (ع) را شنیده و از مراتب دانش او آگاه بودم. در آغاز تحصیل تمام هم من این بود که به پایه علمی این شخصیت بی همتا برسم. من باین همه همت بلند، به این درجه از علم رسیده ام که مشاهده می کنی و می بینی که هرگز در خور قیاس با مقام علمی آن پیشوای بزرگ نیست. تو که اکنون چنین همت کوتاهی داری به کجا خواهی رسید؟ ((۲۵))

## ۲۵- اثر یک تذکر

بانوی جوانی می نویسد: در دوران کودکی، بسیار حساس و خجالتی بودم. از طرفی وزنم بیش از حد معمول بود و گونه هایم مرابیش از آنچه بودم، چاق نشان می داد. هرگز به مجالس میهمانی نمی رفتم و تفریحی نداشتم. در مدرسه حتی در ورزش شرکت نمی کردم. حس می کردم با دیگران فرق دارم و موجودی نامطلوب وزاید هستم. وقتی بزرگ شدم، با مردی که چند سال از خودم بزرگ تر بود ازدواج کردم و باز به همان وضع روحی باقی ماندم. بستگان شوهرم افرادی با وقار و دارای اعتماد به نفس بودند و من هر چه کوشش می کردم مانند آنها شوم نمی توانستم. تمام این مسائل دست به دست هم داد و مرا به یاس و ناامیدی کشاند تا جایی که به فکر خودکشی افتادم. اما یک تذکر، مرا دگرگون ساخت و نجات داد. روزی مادر شوهرم درباره طرز پرورش بچه های خود صحبت می کرد و می گفت: من همیشه اصرار دارم بچه هایم آن گونه که هستند و برای آن آفریده شده اند باشند. این سخن در من به سختی اثر کرد و دانستم که هنوز خود را نشناخته ام و همه بدبختی هایم برای همین است که می خواهم خود را در قالبی بریزم که برای آن ساخته نشده ام. ((۲۶)) بیان: با ساختن الگوی مناسب از شخصیت ها برای کودکان می توان طرز فکر آنها را جهت داد تا امثال این خانم از راضی نبودن وضع ظاهری، به فکر خودکشی نیفتند.

## ۲۶- نتیجه بد اخلاقی معلم

معلمی بود که شاگردان زیادی داشت، اما وی از نظر اخلاقی فردی تندخو بود و بچه ها را اذیت می کرد. بچه ها به همین علت دلخوشی شان این بود که ولو برای یک روز هم که شده از دست وی خلاص شوند و درس را تعطیل کنند. لذا با هم نشستند و

نقشه کشیدند. روز بعد که به کلاس آمدند، هنگامی که معلم وارد شد، یکی از بچه ها به معلم سلام کرد و گفت: جناب معلم، خدا بد ندهد. مثل این که کسالتی دارید؟ معلم جواب داد: نه کسل نیستم. برو بنشین. شاگردی دیگر آمد و گفت: جناب معلم رنگ و رویتان امروز پریده، خدای نکرده کسالتی دارید؟ این دفعه معلم یکه خورد و آهسته گفت: برو بنشین سرجایت. بعد یکی دیگر از شاگردها آمد و همان حرف ها را تکرار کرد. معلم تردید کرد که شاید من مریض هستم. سرانجام وقتی چند شاگرد دیگر همان حرف ها را با ثاث و تاسف تکرار کردند، امر بر معلم مشتبه شد و گفت: بله، گویا امروز حالم خوش نیست. بچه ها وقتی که اقرار گرفتند که او ناخوش است گفتند: آقا معلم، اجازه بدهید تا امروز شوربایی برایتان تهیه کنیم و از شما پرستاری نماییم. کم کم معلم واقعا مریض شد، رفت دراز کشید و شروع کرد به ناله کردن و به بچه ها گفت: برخیزید و به منزل بروید. امروز ناخوش هستم و نمی توانم د بدهم. بچه ها که همین را می خواستند، مکتب را رها کردند و به دنبال تفریح و بازی خودشان رفتند. ((۲۷))

## ۲۷- تاثیر شیر

مرحوم شهید آیه الله حاج شیخ فضل الله نوری را در زمان مشروطه به دار زدند. این مجتهد عادل انقلابی، علیه مشروطه غیر مشروعه آن زمان قد علم کرد. با این که اول مشروطه خواه بود، اما چون مشروطه در جهت اسلام نبود، با آن مخالفت کرد. عاقبت او را گرفتند و زندانی کردند. شیخ پسری داشت. این پسر، بیش از بقیه اصرار داشت که پدرش را اعدام کنند. یکی از بزرگان گفته بود، من به زندان رفتم و علت را از شیخ فضل الله نوری سؤال کردم. ایشان فرمود: خود من هم انتظارش را داشتم که پسر من چنین از کار در آید. چون شیخ شهید، اثر تعجب را در چهره آن مرد دید، اضافه کرد: این بچه در نجف متولد شد. در آن هنگام مادرش بیمار بود، لذا شیر نداشت. مجبور شدیم یک دایه شیرده برای او بگیریم. پس از مدتی که آن زن به پسر شیر می داد، ناگهان متوجه شدیم که وی زن آلوده ای است، علاوه بر آن از دشمنان امیرالمومنین (ع) نیز بود. . . . کار این پسر به جایی رسید که در هنگام اعدام پدرش کف زد. آن پسر فاسد، پسری دیگر تحویل جامعه داد به نام کیانوری که رئیس حزب توده شد. ((۲۸)) بیان: کودک وقتی که خون و پوست و گوشت و استخوانش پرورش یافته مادر است، روحیات فرزند نیز جدای از روحیات مادر نخواهد بود.

## ۲۸- منشا جسارت به پدر

شخصی از جایی عبور می کرد. پسری را دید که پدر خود را کتک می زند. به او اعتراض کرد. پسر در پاسخ گفت: مگر نه این است که فرزند بر گردن پدر حقوقی دارد، از جمله این که نام نیک برایش انتخاب کند و او را تربیت نماید و به او قرآن بیاموزد؟ آن شخص در پاسخ گفت: آری. پسر گفت: پدرم نام مرا بر غوث (کک) گذاشته و در تربیت من کوششی نکرده است، به گونه ای که با وجود رسیدن به سن بلوغ یک کلمه از قرآن را نمی دانم. ((۲۹)) بیان: والدینی که در تربیت فرزندانشان اهتمام نمی ورزند و فرزندانشان به صورت گیاهانی هرز و خودرو بار می آیند، نباید از آنها انتظار داشته باشند که به ایشان احترام و خدمت کنند.

## ۲۹- احترام به کودک

شبی مرحوم آیه الله محمد تقی خوانساری در حال بازگشت از نماز جماعت، در خیابان اطراف حرم مطهر حضرت معصومه (س) کودکی را در حال گریه کردن می بیند. وقتی علت گریه اش را می پرسد، کودک جواب می دهد: پولی را که برای گرفتن نان

به همراه داشتم گم کرده ام . بی درنگ آن مرجع بزرگ به حالت نیمه نشسته ، مشغول جستجویی شود تا این که آن دو ریال گمشده را پیدا می کند و به کودک می دهد . ایشان به راحتی می توانستند چند برابر آن پول را به کودک بدهند، اما برای این که او احساس شرمندگی نکند، به این شکل به او کمک کردند . ((۳۰))

### ۳۰ - نتیجه تحمیل عبادت

مردی با آن که پدرش از مؤمنان بود، خدا و معاد را انکار می کرد و به هیچ یک از اصول و فروع مذهبی پای بند نبود . شخصی از او پرسید : چه شده است که با داشتن چنین پدر مؤمن و با تقوایی ، تو چنین از آب در آمدی ؟ مرد جواب داد : اتفاقاً پدرم باعث شده است که چنین باشم . یادم می آید زمانی که هنوز کودک نوپایی بودم ، هر سحر، پدرم با زور مرا از خواب بیدار می کرد تا وضو بگیرم و مشغول نماز و دعا شوم . این کار او آن قدر بر من سنگین و طاقت فرسا می آمد که کم کم از عبادت و نماز متنفر گردیدم و با آن که سال ها از آن ماجرا می گذرد، هنوز به هیچ یک از مقدسات و معتقدات مذهبی ، علاقه ای ندارم . ((۳۱))

### ۳۱ - احترام به شاگرد نوجوان

یکی از علمای وارسته ، کلاس درسی داشت و از میان شاگردانش به نوجوانی بیشتر احترام می گذاشت . روزی یکی از شاگردان از آن عالم پرسید : چرا بی دلیل ، این نوجوان را آن همه احترام می کنید ؟ آن عالم دستور داد چند مرغ آوردند . آن مرغ ها را بین شاگردان تقسیم نمود و به هر کدام کاردی داد و گفت : هریک از شما مرغ خود را در جایی که کسی نبیند ذبح کند و بیاورد . شاگردان به سرعت به راه افتادند و پس از ساعتی هر یک از آنها، مرغ ذبح کرده خود را نزد استاد آورد، اما نوجوان مرغ را زنده آورد . عالم به او گفت : چرا مرغ را ذبح نکرده ای ؟ او در پاسخ گفت : شما فرمودید مرغ را در جایی ذبح کنید که کسی نبیند، من هر جا رفتم دیدم خداوند مرا می بیند . شاگردان به تیزنگری و توجه عمیق آن شاگرد برگزیده پی بردند، او را تحسین کردند و دریافتند که آن عالم وارسته چرا آن قدر به او احترام می گذارد . ((۳۲))

### ۳۲ - نتیجه دوستی با نادان

پهلوانی از بیابانی می گذشت . خرسی را دید که در تله ای گرفتار شده بود . پهلوان خرس را نجات داد . خرس نیز با او دوست شد و پس از آن ، همه جا همراه او بود . روزی حکیمی به پهلوان گفت : خرس یک حیوان نااهل است . دوستی با نااهلان نیز روا نیست . به دوستی خرس دل مبنده . پهلوان سخن حکیم را گوش نکرد . تا آن که روزی خرس و پهلوان در گوشه ای خوابیده بودند . از قضا مگسی به سراغ خرس آمد . خرس هر چه با دستش آن مگس را رد می کرد، باز مگس می آمد و او را آزار می داد . سرانجام خرس برخاست و رفت از کنار کوه ، سنگی بزرگ برداشت و آورد . چون دید آن مگس روی صورت پهلوان نشسته است ، آن سنگ بزرگ را با خشم روی آن مگس انداخت تا او را بکشد، در نتیجه سر پهلوان ، زیر آن سنگ بزرگ کوفته شد و او جان داد . این بود نتیجه دوستی با خرس که به دوستی خاله خرسه معروف است . ((۳۳))

### ۳۳ - اهمیت درس

شیخ مرتضی انصاری که از بزرگ ترین اساتید و فقهای شیعه است ، از یکی از شاگردانش پرسید : چرا دیروز در جلسه دحاضر نبودی ؟ شاگرد گفت : کار داشتم . شیخ فرمود : بعد از این به د مگو کار دارم ، به کار بگوددارم . ((۳۴))

### ۳۴ - شخصی که درس خوان نمی شود

وقتی سید حسن مد در مدرسه سپهسالار د می داد و مسؤول مدرسه بود، یکی از نزدیکان وی، شخصی را به عنوان محصل به مدرسه آورد، به وی معرفی نمود و گفت: ایشان می خواهد در خدمت شما د بخواند. مد نگاهی به داوطلب کرد و گفت: ایشان دخوان نمی شود. مرحوم مد وقتی تعجب آن مرد را دید، ادامه داد: به دکه های قیطانی پیرانش نگاه کن. تا بخواهد دکه هایش را ببندد، وقتش تمام شده. دکه های قیطانی نمی گذارد دانش آموز درس بخواند. وقتی درس نخواند درایت پیدا نمی کند، زندگی اش به رفاه طلبی آغشته می شود و روحیه شجاعت و آزادگی را نیز از دست می دهد. ((۳۵))

### ۳۵ - امیدواری، شرط پیروزی

ابوجعرانه از دانشمندان و علمای بزرگ اسلام است که در ثبات و استقامت زبانزد می باشد. وی می گوید: من د استقامت را از یک حشره به نام جعرانه فرا گرفتم. در مسجد جامع دمشق، کنار ستونی نشسته بودم. دیدم که این حشره، قصد دارد از روی سنگ صاف بالا برود و بالای ستون کنار چراغی بنشیند. من از سر شب تا نزدیکی های صبح، در کنار ستون نشسته بودم و تلاش آن جانور را زیر نظر داشتم. دیدم هفتصد بار تا میانه ستون بالا رفت و هر بار لغزید و سقوط کرد. درحالی که از تصمیم و اراده آهنین این حشره، بسیار تعجب کرده بودم برخاستم، وضو ساختم و نماز خواندم. بعد نگاهی به آن حشره کردم و دیدم بر اثر استقامت به آرزوی خود دست یافته و بالای ستون، کنار آن چراغ نشسته است. ((۳۶)) بیان: اگر کودکان، در راه رسیدن به اهداف، با شکست هایی مواجه می شوند، باید امید خود را از دست ندهند تا به پیروزی دست یابند.

### ۳۶ - تفاوت استعدادها

۱. گاليله در بچگی به ساختن ماشین آلات ساده علاقه داشت. پدرش بر خلاف میل او، وادارش کرد که طب بخواند. او در این راه ترقی نکرد. سپس به آموختن ریاضیات و فیزیک پرداخت. در نتیجه نبوغ خود را در نجوم و چیزهایی که عقربک استعداد او را به حرکت درمی آورد، ابراز نمود. گاليله نخستین کسی بود که اثبات کرد زمین به دور خورشید می گردد و نخستین کسی بود که پاندول ساعت را ساخت. ۲. تولستوی هنوز بچه بود که به مطالعه علاقه پیدا کرد و کتاب های فلسفی زیادی را خواند. او در این دوران، سعی می کرد مسائل مهم زندگی را مطرح سازد و تا پایان عمر، این مسائل در قلمرو فکر او جریان داشت. ۳. جرج مورلند نقاش حیوانات، از شش سالگی، علاقه خود را به نقاشی بروز داد. او با این که در سن ۴۱ سالگی زندگی را بدرود گفت، آثار گرانبهایی در نقاشی از خود به یادگار گذارد. ((۳۷))

### ۳۷ - برخورد با فرزندان شهدا

علی (ع) در رهگذر، زنی را دید که مشک آبی بر دوش گرفته بود و به خانه می برد. برای کمک پیش رفت و مشک آب را از او گرفت و به خانه اش رساند. در ضمن از وضع او سؤال کرد. زن گفت: علی بن ابی طالب، شوهرم را به ماموریتی فرستاد که در طی آن او کشته شد. اینک چند کودک یتیم برای من مانده است و قدرت اداره زندگی آنها را ندارم. فقر باعث شده است که خدمتکاری کنم... علی (ع) بازگشت و آن شب را با ناراحتی گذراند. صبح روز بعد، ظرف غذایی را برداشت و به سوی خانه آن زن رفت. در بین راه عده ای خواستند که ظرف غذا را حمل کنند، اما هر بار حضرت می فرمود: روز قیامت چه کسی اعمال مرا به دوش می کشد؟ به خانه آن زن که رسید، در زد. زن پشت در آمد و پرسید: چه کسی هستید؟ حضرت

جواب داد: کسی که تو را کمک کرد و مشک آب را برایت آورد. اینک برای کودکان خوراکی آورده ام. زن در را گشود و گفت: خداوند از تو راضی باشد و روز قیامت بین من و علی بن ابی طالب حکم کند. حضرت وارد شد و به زن فرمود: نان می پزی یا کودکان را نگاه می داری؟ زن گفت: من در پختن نان توانا ترم. شما کودکان مرا نگاه دارید. زن آرد را خمیر کرد و علی (ع) گوشتی را که همراه آورده بود کباب کرد و با خرما به اطفال خوراند. به هر کودکی در کمال مهربانی و باعطوفت پدری لقمه ای می داد و می فرمود: فرزندم، علی را حلال کن. خمیر حاضر شد. علی (ع) تنور را روشن کرد. اتفاقاً زنی که علی (ع) را می شناخت به آن منزل وارد شد. به محض آن که حضرت را دید با عجله خود را به زن صاحبخانه رساند و گفت: وای بر تو! این پیشوای مسلمانان علی بن ابی طالب است. زن که از کلمات گله آمیز خود سخت شرمنده و پشیمان شده بود، با شرمندگی به آن حضرت گفت: یا امیرالمؤمنین، از شما خجالت می کشم، مرا عفو کنید. حضرت فرمود: از این که در کار تو و کودکان کوتاهی شده است، من خجالت می کشم. ((۳۸))

### ۳۸ - دخترک دروغگو

ریموند بیچ می گوید: دختر جوانی را می شناسم که اکنون یک دروغگوی درمان ناپذیر است. او هنگامی که هفت سال داشت، هر روزه کلاس درسی می رفت که در آن بیست و پنج نفر از بچه ها تحصیل می کردند. پرستاری هر روز او را به مدرسه می برد و در پایان درس نیز او را به خانه باز می گرداند. این پرستار در ضمن، وظیفه داشت که از دخترک مراقبت کند تا تکالیفش را انجام دهد و درس هایش را بیاموزد. خلاصه این زن مسئول تربیت این کودک بود. در آن زمان، بر حسب روش مرسوم که آموزش و پرورش امروز آن را به کلی بی مصرف می داند، شاگردان کلاس هر روز بر حسب نمره های امتحانات کتبی، طبقه بندی می شدند. دخترک هر روز همین که کیف به دست از کلاس خارج می شد، با پرسش یکنواخت و حریصانه پرستارش که می گفت: چندم شدی؟ روبه رو می شد. هر گاه او می توانست بگوید: اول یا دوم، کار درست بود. اما سه نوبت پی در پی، این دختر بی گناه شاگرد سوم شد که البته این رتبه میان ۲۵ نوآموز، شایان تحسین است، با وجود این، پرستارش از کسانی نبود که این حقیقت را درک کند. او دو نوبت اول بردباری کرد، اما بار سوم دیگر نتوانست خودداری کند و فریاد زد: فردا باید شاگرد اول شوی! دخترک روز بعد با تمام تلاشی که کرد، باز رتبه سوم را به دست آورد. زنگ آخر که خورد، پرستار جلو در کلاس در کمین ایستاده بود. همین که چشمش به او افتاد فریاد زد: چه خبر؟ دخترک که جرات گفتن حقیقت را در خودش نمی دید، پاسخ داد: اول شدم. و این چنین دروغگویی او آغاز شد ((۳۹)). بیان: بسیاری از پدر و مادرها به همین گونه رفتار می کنند و به این ترتیب، بار سنگین گناهکاری و مسؤولیت دروغگویی فرزندان خویش را به دوش می گیرند.

### ۳۹ - مهربانی به کودک در حال نماز

روزی پیامبر اکرم (ص) با جمعی از مسلمانان، در نقطه ای نماز می گزارد. موقعی که آن حضرت به سجده رفت، حسین (ع) که آن موقع کودک خردسالی بود، در پشت پیغمبر (ص) سوار شد و به پاهای خود حرکت داد و هی هی کرد. وقتی پیغمبر خواست سر از سجده بردارد او را گرفت و کنار خود به زمین گذارد. باز در سجده های دیگر این کار تکرار شد تا این که نماز به پایان رسید. یک یهودی که ناظر این صحنه بود، پس از نماز به حضرت عرض کرد: شما با کودکان خود طوری رفتار می کنید که ما هرگز چنین نمی کنیم. پیغمبر اکرم (ص) در جواب فرمودند: اگر شما به خدا و رسول اوایمان می داشتید، با کودکان خود به عطوفت و مهربانی رفتار می کردید. آری مهر و محبت پیغمبر عظیم الشان اسلام با یک کودک، چنان آن مرد یهودی را تحت تاثیر قرار داد که از صمیم قلب، آیین مقدس اسلام را پذیرفت. ((۴۰))

## ۴۰ - تشویق کودک

روزی علی (ع) در منزل بود و فرزندانش عباس و زینب، که آن زمان خردسال بودند، در دو طرف آن حضرت نشسته بودند. علی (ع) به عباس فرمود: بگو یک - یک - بگو دو. عباس عرض کرد: حیا می کنم با زبانی که یک گفته ام، دوبگویم. علی (ع) برای تشویق و تحسین وی، چشم هایش را بوسید. سپس حضرت به زینب که در طرف چپ نشسته بود، توجه فرمود. زینب عرض کرد: پدر جان، آیا ما را دوست داری؟ حضرت فرمود: بلی، فرزندان ما پاره های جگر ما هستند. زینب گفت: دو محبت در دل مردان با ایمان نمی گنجد: حب خدا و حب اولاد. ناچار باید گفت: حب به ما شفقت و مهربانی است و محبت خالص مخصوص ذات لایزال الهی است. حضرت با شنیدن این حرف به آن دو، مهر و عطوفت بیشتری می فرمود و آنان را تحسین و تمجید می کرد. رسول اکرم (ص) فرمود: پدری که بانگاه محبت آمیز خود فرزند خویش را مسرور می کند، خداوند به او اجر آزاد کردن بنده ای را عنایت می فرماید. ((۴۱))

## ۴۱ - تکریم فرزند شهید

خانم معلمی از کشور ایتالیا، که به آیین حضرت مسیح بود، نامه ای را که از ابراز محبت و علاقه به امام و راه او آکنده بود، همراه بایک گردن بند طلا برای ایشان فرستاده و متذکر شده بود که: این گردن بند را که یادگار آغاز ازدواجم هست و آن را خیلی دوست دارم، تقدیم محضر شما می نمایم. مدتی آن را نگه داشتیم. در آخر با تردید از این که امام آن را می پذیرد یا نه، همراه ترجمه نامه، خدمت معظم له بردیم. ایشان نامه و گردن بند را گرفت و روی میزی که کنارشان قرار داشت گذاشت. دو سه روز بعد اتفاقاً دختر بچه دو یا سه ساله ای را آوردند که پدرش در جبهه مفقودالثر شده بود. امام وقتی متوجه شد، فرمود: الی او را داخل بیاورید. سپس او را روی زانو نشاند و صورت مبارک خود را به صورت کودک چسباند و دست بر سر او گذاشت. مدتی به همین حالت، آهسته با او سخن می گفت. با آن که فاصله ما با ایشان کمتر از ۵/۱ متر بود، حرف های ایشان برای ما مشخص نبود. سرانجام آن کودک، که در آغاز افسرده بود، در آغوش امام خندید و به دنبال آن، امام هم احساس سبکی و انبساط کرد. آن گاه دیدیم که معظم له همان گردن بند را برداشت و با دست مبارک خود به گردن دختر بچه انداخت و آن دختر بچه درحالی که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید از خدمت امام بیرون رفت. ((۴۲))

## ۴۲ - نتیجه نام بد

مردی به نام شریک بن اعور که بزرگ قوم خود بود و در زمان معاویه زندگی می کرد، شکل بدی داشت. در یکی از روزهایی که معاویه در اوج قدرت پوشالی اش بود، شریک بن اعور به مجلس او آمد. معاویه از اسم نامطبوع وی و پدرش و نیز از شکل بدش استفاده کرد و او را به باد تحقیر و اهانت گرفت. معاویه گفت: نام تو شریک است و برای خدا شریکی نیست. تو پسر اعوری و سالم از اعور ((۴۳)) بهتر است. صورت بدگلی داری و خوشگل بهتر از بدگل است. چراقبیله ات تو را باوجود این همه نقص و زشتی به سیادت و آقایی خود برگزیده اند؟ شریک در جواب گفت: به خدا قسم تو معاویه هستی و معاویه، سگی است که عوعو می کند تو عوعو کردی، پس نامت را معاویه گذاردند. تو فرزند حربی و صلح از حرب ((۴۴)) بهتر است. تو فرزند صخری و زمین هموار از سنگلاخ بهتر است. با این همه چگونه به مقام زمامداری مسلمانان نائل آمدی؟ سخنان شریک بن اعور، معاویه را خشمگین ساخت. ((۴۵)) در روایات هست که یکی از حقوق فرزند بر پدر، انتخاب نام نیک است. اگر نام خوب باشد کودک سعی می کند با معنای آن اسم، خود را تطبیق دهد.

## ۴۳ - سعادت در رحم مادر

مادر استاد شهید مطهری که از زنان فهمیده و با سواد و سخنور روزگار ماست، در مورد شهید مطهری که فرزند چهارم ایشان بود، فرمود: در زمانی که استاد مطهری را هفت ماهه حامله بودم، در خواب دیدم که در مسجد فریمان، تمام زنان روستا نشسته اند و من نیز آن جا هستم. یک دفعه دیدم که خانمی محترم و بزرگوار که مقنعه داشت وارد شد، در حالی که دو خانم دیگر همراه ایشان بودند. هر یک گلاب پاشی را در دست داشتند. آن خانم به دو زن همراه خود گفت: گلاب بریزید و آنها روی سر تمام خانم ها گلاب پاشیدند. وقتی به من رسیدند، سه دفعه روی سرم گلاب ریختند. ترس مرا گرفت که نکند در امور دینی و مذهبی ام کوتاهی کرده باشم. ناگزیر از آن خانم پرسیدم: چرا روی من سه دفعه گلاب پاشیدند؟ ایشان در جواب گفت: برای آن جنینی که در رحم شماست. این بچه به اسلام خدمت های بزرگی خواهد کرد. لذا وقتی مرتضی به دنیا آمد، با بچه های دیگر فرق داشت، به طوری که در سه سالگی، کت مرا بر دوش می انداخت و به اتاقی در بسته می رفت و در حالی که آستین های کت به زمین می رسید، به نماز خواندن می پرداخت. ((۴۶)) رسول اکرم (ص) می فرماید: خوش بخت کسی است که در شکم مادر سعادت مند باشد.

## ۴۴ - اثر تربیت در کودک

سهل شوشتی از بزرگان عرفاست که در سن هشتاد سالگی، به سال ۲۸۳ ه. ق از دنیا رفت. او می گوید: من سه ساله بودم که نیمه های شبی دیدم دایی ام محمد بن سوار از بستر خواب برخاسته و مشغول نماز شب است. یک بار به من گفت: پسر، آیا آن خداوندی که تو را آفریده یاد نمی کنی؟ گفتم: چگونه او را یاد کنم؟ گفت: شب، هنگامی که برای خواب در بستر می آرمی، سه بار از صمیم دل بگو: خدا با من است و مرا می نگرد و من در محضر او هستم. چند شب همین گفتار را از ته دل گفتم. سپس به من گفت: این جمله ها را هر شب هفت بار بگو. من چنین کردم. شیرینی این ذکر در دلم جای گرفت. پس از یک سال به من گفت: آنچه گفتم در تمام عمر تا آن گاه که تو را در گور نهند از جان و دل بگو، که همین ذکر و معنویتش دست تو را در دو جهان بگیرد و نجات بخشد. به این ترتیب نور ایمان به توحید، در دوران کودکی در دلم راه یافت و بر سراسر قلبم چیره شد. ((۴۷))

## ۴۵ - شخصیت دادن به کودک

علی (ع) مکرر در حضور مردم از فرزندان خود پرسش های علمی می کرد و گاهی جواب سؤال های مردم را به آنها محول می فرمود. یکی از نتایج درخشان این عمل، احترام به کودکان و بزرگداشت شخصیت آنان بود. روزی علی (ع) از فرزندان خود حسن و حسین (ع) در چند موضوع سؤال هایی کرد و هر یک با عباراتی کوتاه، جواب هایی حکیمانه دادند. آن گاه حضرت متوجه حاضران شد که در مجلس حاضر بود گردید و فرمود: این سخنان حکیمانه را به فرزندان خودتان بیاموزید، زیرا موجب تقویت عقل و مل اندیشی و صاحب نظری آنان می گردد. ((۴۸))

## ۴۶ - نهی از سرزنش

در صدر اسلام، ابوجهل همواره مزاحم رسول اکرم (ص) و مانع پیشرفت اسلام بود. او به علت سوءنیت و جاه طلبی، مرتکب جنایات عظیمی شد و در بین مسلمانان به ناپاکی و خیانت معروف گردید. فرزندش عکرمه، چندی پس از مرگ وی، شرفیاب

محضر رسول اکرم (ص) شد و اسلام اختیار کرد. پیغمبر اکرم (ص) او را پذیرفت، در آغوش گرفت و به او آفرین گفت. مردم درباره اومی گفتند: این فرزند دشمن خداوند است. عکرمه از ملامت و سرزنش مردم، به رسول اکرم (ص) شکایت برد. ایشان مردم را از ملامت وی نهی فرمود و در زمینه جمع آوری زکات، شغلی به او داد. ((۴۹))

## ۴۷ - تأمین معاش زندگی کودک، عبادت است

مردی از انصار فوت کرد، در حالی که دارای چند طفل صغیر بود. وی اندک سرمایه ای را که داشت، قبل از مرگ، به قصد عبادت و جلب رضای خداوند خرج کرده بود. برای همین فرزندانش پس از مرگ اوبه گدایی افتادند. این خبر به اطلاع پیغمبر اکرم رسید. ایشان پرسید: باجازه این مرد چه کردید؟ گفتند: دفن نمودیم. فرمودند: اگر قبلاً می دانستم، نمی گذاشتم او را در قبرستان مسلمانان دفن کنید. او مال خود را بدون توجه به فرزندانش از دست داده و آنها را چون گدایان، بین مردم رها نموده است. ((۵۰)) بیان: البته مسؤولیت پدران، تنها اداره زندگی مادی فرزندان نیست، بلکه باید به فکر پرورش روحی آنان نیز باشند. علی (ع) می فرماید: بخشش و تفضل هیچ پدری بهتر از عطیه ادب و تربیت پسندیده نیست. ((۵۱))

## ۴۸ - تأثیر نژادهای شایسته در تربیت کودک

روزی مامون الرشید به یکی از خواص و محارم خود گفت: تواز روش من آگاهی. من به بعضی نزدیک می شوم و آنها را به عنوان یکی از بستگان خود معرفی می کنم و به شغل های مهم و حساس می گمارم، اما برخلاف انتظارم، به جای مهر و صفای متقابل، از آنها بی وفایی می بینم. علتش چیست؟ وی در جواب گفت: مربیان کبوترهای نامه رسان، ابتدا از ریشه خانوادگی و نژاد کبوتر تحقیق می کنند. وقتی مطمئن شدند که کبوتر مورد نظر، از نژادی شایسته است، به تربیتش می پردازند و نتیجه مطلوب می گیرند. اما تو مردمی را انتخاب می کنی که ریشه خانوادگی ندارند و مدارج کمال را نیپیموده اند. آنها را به مقام های مهم می رسانی در حالی که صلاحیت آن را ندارند. پس نباید از چنین مردمی انتظاری داشته باشی. ((۵۲)) قرآن کریم از زبان نوح (ع) می فرماید: پروردگارا، این مردم کافرو گمراه را از صفحه زمین برانداز، چرا که اگر آنها را به حال خود واگذاری، از طرفی مایه گمراهی دیگران می شوند و از طرف دیگر، فرزندانی که می آورند آلوده و پلید خواهند بود.

## ۴۹ - ملایمت با کودک

ام الفضل، همسر عباس بن عبدالمطلب، دایه حضرت حسین (ع) می گوید: روزی رسول اکرم (ص) حسین (ع) را که در آن موقع طفل شیرخواری بود، از من گرفت و در آغوش کشید. کودک لباس ایشان را خیس کرد. من طفل را با چنان شدتی از آن حضرت جدا کردم که گریان شد. حضرت به من فرمود: ام الفضل آرام باش! آب، لباس مرا تطهیر می کند، ولی چه چیزی می تواند غبار کدورت و رنجش را از قلب فرزندم حسین، برطرف نماید. ((۵۳))

## ۵۰ - استقبال از کودک

رسول اکرم (ص) نشسته بود که حسن و حسین (ع) وارد شدند. حضرت به احترام آنها از جای برخاست و به انتظار ایستاد. کودکان که هنوز در راه رفتن ضعیف بودند، آرام پیش می آمدند و پیامبر (ص) همچنان منتظر ایستاده بود. سرانجام رسول اکرم (ص) به طرف آنها رفت، بغل باز کرد، هر دو را بر دوش خود سوار نمود و به راه افتاد، در حالی که می فرمود: فرزندان عزیزم، مرکب شما چه خوب مرکبی است و شماها چه سواران خوبی هستید! ((۵۴)) امام رضا (ع) می فرماید: لازم است با اطفال

و بزرگسالان، مؤدب و محترمانه معاشرت کنی. ((۵۵))

## ۵۱ - خوشحال نمودن کودک

مردی به نام یعلی عامری از محضر رسول اکرم (ص) خارج شد تا در مجلسی که دعوت داشت شرکت کند. کنار منزل پیامبر، حسین (ع) را دید که با کودکان مشغول بازی است. طولی نکشید رسول اکرم (ص) با اصحاب خود از منزل خارج شد. وقتی حسین (ع) را دید، دست های خود را باز کرد و از اصحاب فاصله گرفت. به طرف فرزندش رفت تا او را بگیرد. کودک خنده کنان این طرف و آن طرف می گریخت و رسول اکرم (ص) نیز خندان از پی او حرکت می کرد. وقتی او را گرفت، دست های پر محبت خود را زیر چانه و پشت گردن او نهاد و لبانش را بوسید. ((۵۶)) پیامبر اکرم (ص) می فرماید: کسی که دختر بچه خود را شادمان کند، مانند کسی است که بنده ای از فرزندان اسماعیل ذبیح الله (ع) را آزاد کرده باشد و آن کس که پسر بچه خود را مسرور کند و دیده او را روشن سازد، مانند کسی است که دیده اش از خوف خداوند گریسته باشد. ((۵۷))

## ۵۲ - تاثیر شیر دادن کودک در حال وضو

شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱ ه. ق.) که در نجف اشرف مدفون است، از علما و مراجع برجسته قرن سیزدهم بود و کتاب های درسی مکاسب و رسائل که در حوزه های علمیه تدریس می شود، از تالیفات ایشان می باشد. وی زاهد و عابدی بی مانند بود و از نظر علم و جنبه های معنوی، یگانه عصر به حساب می آمد. وقتی به مادرش گفتند: فرزندت به درجات عالی علم و تقوارسیده است وی در پاسخ گفت: من در انتظار آن بودم که فرزندم ترقی بیشتری داشته باشد، زیرا من به او شیر ندادم مگر این که با وضو بودم و حتی در شب های سرد زمستان هم بدون وضو او را شیر نمی دادم. ((۵۸))

## ۵۳ - تاثیر محیط خانوادگی در تربیت کودک

علی (ع) در مورد شخصیت بزرگ و الهی خویش که آن را مدیون تربیت های نبی گرامی اسلام (ص) می داند می گوید: شما قرابت مرابا پیغمبر (ص) و منزلت مخصوصی که نزد آن حضرت داشتم به خوبی می دانید. طفل خردسالی بودم که پیغمبر (ص) مرا در دامن خود می نشاند، در آغوشم می گرفت و به سینه خود می چسباند. گاهی مرا در بستر خواب خود می خوابانید و از مودت، صورت به صورت من می سایید و مرا به استشمام بوی لطیف خود و می داشت. برای من هر روز از سجایای اخلاقی خود، پرچمی می افراشت و امر می فرمود تا از رفتار وی پیروی کنم. ((۵۹)) حضرت امام حسین (ع) در جواب عبیدالله بن زیاد که او را دعوت به سازش کرده بود فرمود: دامن های پاکی که مرا تربیت کرده اند، از پذیرش ذلت ابا دارند. ((۶۰))

## ۵۴ - نقش مادر در تربیت کودک

محمد حنفیه فرزند علی بن ابی طالب (ع) است. البته مادر وی فاطمه (س) نیست. وی در جنگ جمل، علمدار لشکر بود. علی (ع) به او فرمان حمله داد. محمد حنفیه حمله کرد، ولی دشمن با ضربات نیزه و تیر جلو علمدار را گرفت. در نتیجه محمد از پیشروی بازماند. حضرت خود را به او رساند و فرمود: از ضربات دشمن مترس، حمله کن. وی قدری دوباره پیشروی کرد، ولی باز متوقف شد. علی (ع) از ضعف فرزندش سخت آزرده خاطر شد. نزدیک او آمد و با قبضه شمشیر به دوشش کوبید و فرمود: این ضعف و ترس را از مادرت به ارث برده ای. یعنی من که پدر تو هستم ترسی ندارم. ((۶۱)) رسول اکرم (ص) در

مورد انتخاب همسر، که نقش اساسی در تربیت فرزند دارد می فرماید: موقع انتخاب همسر دقت کن که فرزندان را در رحم چه شخصی می خواهی قرار دهی. ((۶۲))

## ۵۵ - نام زیبا برای کودک

عمر دختری داشت که نامش عاصیه بود. عاصیه یعنی گناه کار. رسول اکرم (ص) آن اسم را تغییر داد و او را جمیله یعنی زیبانامید. زینب دختر ام سلمه و بره نام داشت. بره یعنی نیکوکار. از این کلمه خودستایی و خودپسندی استشمام می شد و کسانی درباره آن زن می گفتند که با این اسم می خواهد ادعای پاکی نماید. برای این که مورد تحقیر و بی احترامی مردم واقع نشود، رسول اکرم (ص) اسم او را به زینب تغییر دادند. احمد بن میثم از علی بن موسی الرضا (ع) سؤال کرد: چرا اعراب فرزندان خود را به نام های سگ و یوزپلنگ و نظایر آنها نامگذاری می کردند؟ حضرت در جواب فرمود: عرب ها، مردان جنگ و نبرد بودند. این اسم ها را روی فرزندان خود می گذاردند تا وقت صدا زدن، دردل دشمن ایجاد هول و هراس نمایند. ((۶۳))

## ۵۶ - پدری مهربان

در دوران کوتاه حکومت سراسر عدل حضرت علی (ع) مقداری عسل به بیت المال مسلمین آوردند. پدر یتیمان دستور داد کودکان بی سرپرست را از گوشه و کنار حاضر کنند. این خبر به گوش اطفال بی کس رسید. آنها از خوشحالی گویی بال درآوردند و به سوی پدر مهربان خود شتافتند. حضرت موقعی که عسل را بین کودکان تقسیم می فرمود، با دست خود آن را به دهان یتیمان می گذاشت. اطرافیان وقتی این عمل حضرت را مشاهده کردند، از این که امام و خلیفه مسلمین چنین با کودکان برخورد می کرد تعجب نمودند. یکی گفت: این عمل در شان شما نیست. حضرت فرمود: امام پدر یتیمان است. عسل به دهان یتیمان می گذارم و به جای پدران از دست رفته شان، به آنها مهربانی می کنم...! آن روز، مردم از این برخورد ملایم و پدرانه امام درس بزرگی گرفتند. ((۶۴))

## ۵۷ - اثر ایمان در کودک

هنگامی که حضرت یوسف را در بازار مصر در معرض فروش قرار دادند، مردی با دیدن چهره پاک و معصومانه آن حضرت متأثر شد و رو به مردمی که برای خرید و فروش برده جمع شده بودند گفت: به این کودک غریب و بی گناه رحم کنید و با او مهربان باشید. حضرت یوسف که با وجود سن کم، از ایمان و اعتماد به نفس کاملی برخوردار بود، به آن مرد رو کرد و گفت: آن کس که خدا را دارد، گرفتار غربت و تنهایی نمی شود. ((۶۵))

## ۵۸ - اثر تربیت در کودک

آن مرد بزرگ ((۶۶))، چندین بار به محضر امام زمان (ع) شرفیاب شده بود. آن گاه که کودکی بیش نبود، روزی در مجلسی نشسته بود. از هر موضوعی سخنی به میان آمد تا این که به غیبت از بعضی افراد کشیده شد. آن کودک خداترس نتوانست طاقت بیاورد و در آن جا گوش به غیبت بسپارد. می دانست اگر او آنها را از غیبت باز دارد، به جهت کمی سن، از او نخواهند پذیرفت. گریه کنان از مجلس گناه بیرون آمد. گریه او همه را به تعجب واداشت. کسانی که او را نمی شناختند، فکر کردند گریه او همچون گریه دیگر کودکان زود رنج است. وقتی از او علت گریه را پرسیدند، کودک نگاه معناداری به آنها کرد

و گفت: چگونه در مجلسی بنشینم که در آن آشکارا گناه و نافرمانی خدامی شود. ((۶۷))

## ۵۹- اثر توکل به خدا در کودک

وقتی حضرت محمد(ص) سه ساله بود، روزی به دایه اش حلیمه گفت: مادر! روزها برادرانم کجا می روند؟ عزیزم آنها گوسفندان را به صحرا می برند. مادر، چرا مرا با خود نمی برند؟ آیا مایلی بروی؟ بله مادر. حلیمه روز بعد محمد(ص) را شستشو داد و موهایش را روغن زدو به چشمانش سرمه کشید و یک مهره یمانی که به نخ کشیده بود، برای محافظت او به گردنش آویخت. آن طفل سه ساله که این عمل را خرافی می دانست، مهره را با آزدگی از گردن درآورد و گفت: مادر، خدابهترین حافظ برای من است. ((۶۸))

## ۶۰- کودکی، رمز بزرگی حاتم طایی

وقتی که حاتم طایی از دنیا رفت، برادرش خواست جای او را بگیرد. حاتم مکانی ساخته بود که هفتاد در داشت. هر کس از هر دری که می خواست وارد می شد و از او چیزی طلب می کرد و حاتم به او عطامی کرد. برادرش خواست در آن مکان بنشیند و حاتم بخشی کند. مادرش گفت: تو نمی توانی جای برادرت را بگیری، بیهوده خود را به زحمت مینداز. برادر حاتم توجه نکرد. مادرش برای اثبات حرفش، لباس کهنه ای پوشید و به طور ناشناس نزد پسرش آمد و چیزی خواست. وقتی گرفت از در دیگری رجوع کرد و باز چیزی خواست. برادر حاتم با اکراه به او چیزی داد. چون مادرش این بار از در سوم بازآمد و چیزی طلب کرد، برادر حاتم با عصبانیت و فریاد گفت: تودوبار گرفتی و باز هم می خواهی؟! عجب گدای پررویی هستی! مادرش چهره خود را آشکار کرد و گفت: نگفتم تو لایق این کار نیستی. یک روز هفتاد بار از برادرت به همین شکل چیزی خواستم. او هیچ بار مرا رد نکرد. من فرق تو را با او وقتی دانستم که شیرمی خوردی. تو یک پستان در دهان می گرفتی و دست دیگر را روی پستان دیگر می گذاشتی تا دیگری از آن نخورد، اما او با دیدن طفلی دیگر، پستان را رها می کرد و در اختیار او می گذاشت. ((۶۹))

## ۶۱- خدانشناسی فطری در کودک

چون هنگام آن رسید که آفتاب دولت ابراهیم خلیل (ع) از مشرق سعادت طلوع کند، منجمان نمرود را اطلاع دادند که امسال پسری به وجود خواهد آمد که حکومت تو به دست او زایل می شود. نمرود برای پیشگیری دستور داد: هر پسری که در عرصه ملک او به وجود آید او را بکشند. موقع ولادت ابراهیم فرا رسید و متولد گردید. مادر ابراهیم از بیم گماشتگان نمرود، فرزند خود را در چیزی پیچید و به غاری برد، در آن جا نهادش و در غار را محکم کرد و بازگشت. روز بعد در فرصتی به کودکش سر زد و وی را صحیح و سالم یافت. مادر با تعجب دید که کودکش انگشت سبابه خود را به عادت اطفال در دهان گذاشته است و می مکد و با آن تغذیه می شود. مادر مقداری او را شیر داد و بازگشت. از آن به بعد هر وقت فرصت می یافت به غار می رفت و ابراهیم را شیر می داد. هفت سال گذشت و ابراهیم همچنان مخفیانه می زیست. از همان وقت، آثار عقل و فراست از پیشانی مبارکش هویدا بود. روزی از مادر خود سؤال کرد: آفریدگار من کیست؟ مادر جواب داد: نمرود. - آفریدگار نمرود کیست؟ مادر از جواب او فرو ماند و دانست این پسر همان است که بنای ملک نمرود را خراب خواهد کرد. ((۷۰))

## ۶۲- حداقل حمل کودک

زنی تنها شش ماه پس از ازدواج، کودکی به دنیا آورد. خلیفه دوم گفت: لابد این زن، سه ماه قبل از ازدواج، زنا کرده است و

این کودک و مولود آن است . پس باید بر این زن و حد زنا جاری شود . علی (ع) که از این ماجرا خبردار شد، به نزد خلیفه دوم آمد و فرمود : این نوزاد حلال زاده است و به شوهر قانونی و شرعی زن تعلق دارد . عمر با ناباوری پرسید : یا ابوالحسن ، به چه دلیل این حرف را می زنی ؟ حضرت فرمود : خداوند در کتابش ، مدت حمل و دوران شیرخوارگی کودک را دو سال و نیم یعنی سی ماه معین کرده است و از طرفی می فرماید : مادران به کودکانشان دو سال کامل (حولین کاملین) شیر بدهند، پس معلوم می شود که حداقل حمل می تواند شش ماه باشد . خلیفه دوم که دیگر در برابر این استدلال محکم و پولادین ، حرفی برای گفتن نداشت ، دستور داد زن بی گناه را آزاد کنند . آن گاه برای چندمین بار گفت : اگر علی (ع) نبود، عمر هلاک می گشت . ((۷۱))

## ۶۳ - نوازش یتیمان

هنگامی که خبر شهادت مسلم بن عقیل به سیدالشهداء (ع) رسید، به خیمه مخصوص خود وارد شد و دختر مسلم را پیش خود خواند . اودختری سیزده ساله بود که با دختران آن حضرت مصاحبت می کرد و با آنها انس و الفت داشت . وقتی به خدمت حضرت رسید، ایشان او را دلداری فراوان فرمود و بیش از همیشه با او به مهربانی رفتار کرد . دختر مسلم دریافت که ممکن است پیش آمده باشد، پس پرسید : یا بن رسول الله ، با من چنان ملاطفت می کنی که با یتیمان می کنی ! مگر پدرم را شهید کرده اند ؟ اباعبدالله (ع) نتوانست طاقت بیاورد و به سختی گریست . آن گاه فرمود : ای دخترک من ، اندوهگین مباش ! اگر مسلم نباشد، من پدر و اراز تو پذیرایی می کنم . خواهرم ، مادر تو است و دختران و پسرانم ، برادران و خواهران تو . ((۷۲))

## ۶۴ - اهمیت سرپرستی از یتیم

اصحاب و یاران ، گرد پیامبر اسلام (ص) را گرفته بودند و به سخنانش گوش می دادند . ناگهان دیدند پسر بچه ای نزد پیامبر (ص) آمد و گفت : ای پیامبر خدا، من پسری هستم که پدرم از دنیا رفته است ، مادرو خواهرم نیز بی سرپرستند . از آنچه خداوند به شما عنایت فرموده است به ما کمک کن . پیامبر (ص) به بلال فرمود : به خانه من برو و هر غذایی که یافتی آن را بیاور . بلال به حجره هایی که مربوط به پیامبر (ص) بود رفت و پس از جستجو ۲۱ دانه خرما پیدا کرد و به خدمت ایشان آورد . پیامبر (ص) به آن پسرک فرمود : بیا این خرماها را از من بپذیر . هفت دانه آن مال خودت ، هفت دانه دیگر مال خواهرت ، و هفت دانه باقیمانده مال مادرت باشد . در این هنگام یکی از اصحاب به نام معاذ، دست نوازش بر سر آن یتیم کشید و گفت : خداوند تو را از یتیمی بیرون آورد و جانشین پدرت سازد . پیامبر (ص) به معاذ فرمود : محبت تو را به این یتیم دیدم . بدان که هر کس یتیمی را سرپرستی کند و دست نوازش بر سر او بکشد، خداوند به تعداد هر مویی که از زیر دست او می گذرد، پاداش شایسته ای به او می دهد، گناهی از گناهان او را محو می سازد و مقام او را بالا می برد . ((۷۳))

## ۶۵ - فرق گذاشتن در احترام بین پدر و پسر

مردی با پسرش به عنوان میهمان بر علی (ع) وارد شد . علی (ع) با اکرام و احترام بسیار آنها را در صدر مجلس نشاند و خودش روبه روی آنها نشست . موقع صرف غذا رسید . غذا آوردند و صرف شد . بعد از غذا، قبر غلام معروف علی (ع) حوله و تشت و ابریقی برای شستن دست آورد . علی (ع) آنها را از دست قبر گرفت و جلو رفت تا دست میهمان را بشوید . میهمان خود را عقب کشید و گفت : مگر چنین چیزی ممکن است که من دست هایم را بگیرم و شما آنها را بشوید . علی (ع) فرمود : برادر تو می خواهد عهده دار خدمت تو شود . خلاصه حضرت با اصرار زیاد دست میهمان را شست . آن گاه به پسر برومند خود

محمد بن حنفیه گفت: اینک تو دست پسر را بشوی. من که پدر تو هستم دست پدر را شستم و تو دست پسر را بشوی. اگر پدر این پسر در این جا نمی بود و تنها خود این پسر، میهمان ما بود، من خودم دستش را می شستم. اما خداوند دوست دارد آن جا که پدر و پسر هر دو حاضرند، بین آنها در احترام گذاشتن فرق گذاشته شود. ((۷۴))

## ۶۶ - فقر، گهواره نبوغ کودکان

گفته اند: فقر در شرایط خاص، گهواره نبوغ است. ابومقام خاتم الشعراء، مؤلف کتاب حماسه و کتاب های نغز دیگر که در خانواده ای فقیر چشم به دنیا گشوده بود، مدت ها برای گذران زندگی، سقایی می کرد. یاقوت حموی نویسنده کتاب معجم البلدان، بزرگ ترین کتاب جغرافیایی اسلام که در قرن ششم هجری نگاشته شده و در ده جلد بزرگ به چاپ رسیده است و هم اکنون بزرگ ترین منبع برای شناختن اوضاع شهرها در ادوار گذشته می باشد، برده ای بیش نبود که ابراهیم حموی وی را برای کسب و تجارت به شهرها می فرستاد. او که در مسافرت های خود یادداشت هایی از اوضاع جغرافیایی و طبیعی شهرها برمی داشت، سرانجام همه آنها را تدوین نمود و به صورت کتابی درآورد. نابغه زمان، امیرکبیر، آشپز زاده بود. او از میان توده هایی برخاسته بود که رنج و محنت و فشار استبداد حکام زمان خود را به خوبی چشیده بودند. این تجارب و مشاهدات تلخ بود که او را مردی نیرومند و متکی به نفس بار آورد. ((۷۵)) بیان: اگر کودکان و والدین آنها قبول کنند که چه بسا فقر و سختی برای کودکان، زمینه بروز استعداد های آنهاست، از رنج ها و سختی ها استقبال می کنند، به شرط آن که شرایط تحصیل و پیشرفت افراد، از ناحیه کسانی که در امر تعلیم و تربیت دخالت دارند فراهم شود.

## ۶۷ - اولاد حقیقی امیر کبیر

در ماه صفر سال ۱۲۶۷ ه. ق. به امیر کبیر اطلاع دادند که در پایتخت، چند بیمار مبتلا به آبله پیدا شده است که سعی و کوشش برای بهبود آنها مؤثر واقع نشده است و آنها مرده اند. امیر از شنیدن این خبر به شدت نگران شد و بی درنگ دستور داد که در تمام شهر تهران و ولایات نزدیک، برنامه آبله کوبی اجرا شود تا بیماری گسترش پیدا نکند. در آن روزها تزریق واکسن آبله و بیماری های دیگر مرسوم نبود و مردم راضی نبودند که واکسن پیشگیری این بیماری به آنها تزریق شود. از طرفی چند تن از مارگیرها و دعا نویس ها شایع کرده بودند که تزریق واکسن، موجب نفوذ اجنه در خون می شود و ممکن است شخص به جنون مبتلا شود. چند روز پس از آغاز آبله کوبی به امیر کبیر خبر دادند که مردم به علت جهل حاضر نیستند که واکسینه شوند. امیر کبیر دستور داد که هر کس حاضر نشود آبله بکوبد، باید پنج تومان جریمه به صندوق دولت بپردازد. روزی پاره دوزی را که طفلش بر اثر بیماری آبله مرده بود، به نزد او آوردند. امیر که جسد طفل را نگریست فریاد زد: ما که برای نجات بچه های تان آبله کوب فرستادیم، وای از جهل و نادانی شما مردم! پس از آن امیر کبیر را گریه مجال نداد و حق هق گریست. چند تن از اطرافیان خواستند او را آرام کنند، اما او گفت: ما مسؤول مرگ این مردم هستیم. اینها فرزندان حقیقی من هستند. مسؤول نادانی آنها نیز ما هستیم. اگر در هر کوی و برزن، مدرسه و کتابخانه دایر شود، جهل و نادانی ریشه کن می شود و مارگیرها و دعا نویس ها می روند دنبال کارشان. ((۷۶))

## ۶۸ - پاکی، شرط رسیدن به کمال است

ابوسلمه گوید: همراه عمر بن خطاب به مکه رفتیم و در مراسم حج شرکت نمودیم. در مجلسی شخصی نزد عمر آمد و گفت: من در حال احرام بیرون آمدم و تخم شتر مرغی را دیدم، آن را برداشتم و شکستم و پختم و خوردم، حال چه چیز به عنوان کفاره بر

من واجب است؟ عمر گفت: در این باره چیزی به نظر نمی رسد. این جا بنشین شاید خداوند مشکل تو را به وسیله بعضی از اصحاب رسول خدا حل کند. در این هنگام ناگهان علی (ع) همراه حسین (ع) که کودک بی بیش نبود، به آن جا آمد. عمر به آن شخص گفت: این علی فرزند ابوطالب است، برخیز و سؤال را از او پرس. او برخاست و جریان خود را بازگو کرد. علی (ع) فرمود: سؤال خود را از این پسر - اشاره به حسین - پرس. مرد گفت: هر کدام از شما مرا به دیگری حواله می دهد! مردمی که در آن جا حاضر بودند اشاره کردند: ساکت باش! این حسین (ع) فرزند رسول خداست. آن شخص سؤال خود را بار دیگر از اول تا آخر بیان کرد. امام حسین (ع) به او فرمود: آیا شتر داری؟ او عرض کرد: آری. فرمود: به تعداد تخم شتر مرغی که برداشتی و خورده ای، شتر نر را با شتر ماده آمیزش بده، آنچه از شتر ماده تولد یافت، آن را به عنوان کفاره به سوی کعبه برای قربانی روانه کن. عمر گفت: ای حسین، شتر ماده گاهی سقط جنین می کند. امام حسین (ع) فرمود: تخم شتر مرغ نیز گاهی فاسد می شود. حضرت با این مقایسه پاسخ عمر را داد. عمر گفت: راست گفتی و نیکو جواب دادی. علی (ع) برخاست و حسینش را در آغوش گرفت و فرمود: آنها فرزندان بودند که از نظر پاکی و کمال، بعضی از بعضی دیگر گرفته شده بودند و خداوند شنوا و آگاه است. ((۷۷))

## ۶۹ - منطق تربیتی

یکی از همسران رسول خدا به نام ماریه قبطیه فرزندی به دنیا آورد که پیامبر (ص) نام او را ابراهیم نهاد. این پسر، مورد علاقه شدید رسول اکرم (ص) قرار گرفت، اما هنوز هیجده ماه از عمرش نگذشته بود که از دنیا رفت. پیغمبر که کانون عاطفه و محبت بود، از این مصیبت به شدت متأثر شد، اشک ریخت و فرمود: ای ابراهیم، دل می سوزد و اشک می ریزد و ما محزونیم به خاطر تو، ولی هرگز بر خلاف رضای خدا چیزی نمی گوئیم. تمام مسلمانان از این مصیبت متأثر بودند، زیرا آنها می دیدند که غباری از حزن و اندوه بر دل پیغمبر (ص) نشسته است. آن روز تصادفاً خورشید هم گرفته بود. با مشاهده این وضع، مسلمانان همگی ابراز داشتند که گرفتن خورشید، نشانه هماهنگی عالم بالا با عالم پایین و رسول خداست و این اتفاق جز برای فوت فرزند پیغمبر (ص) دلیل دیگری نمی تواند داشته باشد. البته این مطلب مانعی ندارد، بلکه برای رسول اکرم (ص) ممکن است دنیا هم زیرو رو شود، اما در آن موقع این اتفاق به روال طبیعی روی داده بود. برداشت مسلمانان به گوش پیغمبر اکرم (ص) رسید. به جای این که آن حضرت، از این تعبیر خوشحال شود و مثل بسیاری از سیاست بازها موقعیت را برای تبلیغات غنیمت شمرد و حتی از عواطف مردم به نفع اهداف تربیتی خودش استفاده کند، نه تنها چنین نکرد بلکه سکوت را هم جایز ندانست. به مسجد آمد و به منبر رفت و مردم را آگاه نمود و صریحاً اعلام داشت که خورشید گرفته است، اما هرگز به علت درگذشت فرزند من نبوده است. ((۷۸))

## ۷۰ - جنایت تبیض بین دختر و پسر

قیس بن عاصم که در ایام جاهلیت از اشراف و رؤسای قبایل بود، پس از ظهور اسلام، ایمان آورد. روزی در سنن پیری به منظور جستجوی راه مغفرت الهی و جبران خطاهای گذشته خود، شرفیاب محضر رسول اکرم (ص) گردید و گفت: در گذشته، جاهل و نادانی، بسیاری از پدران را بر آن داشت که با دست خویش، دختران بی گناه خود را زنده به گور سازند. من نیز دوازده دخترم را در مدت اندک زنده به گور کرده ام. همسرم سیزدهمین دخترم را پنهان از من زایید و شیر داد و چنین وانمود کرد که نوزاد مرده به دنیا آمده است. سال ها گذشت و دخترم نزد خویشان همسرم بزرگ شد. تا روزی هنگامی که ناگهان از سفری باز گشتم، دختری خردسال را در سرای خود دیدم. چون شباهتی کامل به فرزندم داشتم، درباره اش به تردید افتادم و بالاخره دانستم دختر من است. بی درنگ دختر را که زار زار می گریست، کشان کشان به نقطه دوری بردم و به ناله

ها و التماس های دلخراشش اعتنا نکردم و زنده به گورش نمودم. قیس پس از نقل ماجرای خود، به انتظار جواب، سکوت کرد، درحالی که از دیده های رسول اکرم (ص) قطره های اشک فرو می چکید و باخود زمزمه می فرمود: آن که رحم نکند بر او رحم نشود. پیامبر (ص) سپس به قیس خطاب کرد و فرمود: روز بدی در پیش خواهی داشت ای قیس! قیس پرسید: اینک برای تخفیف بار گناهم چه کنم؟ حضرت پاسخ داد: به عدد دخترانی که کشته ای، کنیز آزاد کن. ((۷۹)) بیان: تبعیض بین دختر و پسر در یک خانواده و فرق گذاشتن بین فرزندان، به هر دلیلی که باشد، از جهت تربیتی توجیه نمی پذیرد، اگرچه تبعیض فقط در نگاه کردن باشد، چرا که کودک عقده ای بارمی آید.

## ۷۱- بلند همتی در کودک، بزرگی می آفریند

عبدالله مبارک گوید: سالی برای حج به مکه رفتم. در آن سفر، کودکی هفت یا هشت ساله را دیدم که در کنار کاروان، بدون توشه و مرکب حرکت می کرد. نزد او رفتم و گفتم: با چه چیزی این بیابان و راه طولانی را می پیمایی؟ گفت: با خدای پاداش دهنده. این کودک ناشناس، در چشمم بزرگ آمد. گفتم: پسر، زاد و توشه و مرکب تو کجاست؟ فرمود: زاد و توشه ام، تقواست و مرکبم، دو پایم هست و قصدم خدا می باشد. وقتی این سخنان نگر از آن کودک شنیدم، به نظرم بسیار بزرگ آمد. پرسیدم: از کدام طایفه هستی؟ فرمود: از طایفه مطلب. گفتم: پسر چه کسی هستی؟ فرمود: هاشمی. گفتم: از کدام شاخه هاشمی؟ گفت: از علوی فاطمی. پس از آن دیگر او را ندیدم تا این که به مکه رسیدم و بعد از انجام دادن مناسک حج، به ابطح (محلی نزدیک مکه) رفتم. ناگهان عده ای را دیدم که دور شخصی حلقه زده اند. به پیش رفتم. دیدم همان کودک است. از جمعیت نامش را جويا شدم. گفتند: این شخص زین العابدین، امام سجاد است. ((۸۰))

## ۷۲- حرف حق نتیجه شجاعت کودک

روزی هارون الرشید خلیفه عباسی، بهلول را دید که بازی می کرد. گفت: بهلول چه کار می کنی؟ بهلول گفت: مشغول خانه ساختن هستم. بهلول گاهی خانه گلی می ساخت و با بچه ها بازی می کرد. هارون گفت: عجب مردی هستی! بهلول گفت: چه کار کرده ام؟ هارون گفت: پشت پا زده ای به دنیا و آنچه در دنیاست. بهلول برخاست و گفت: نه، تو عجب مردی هستی! هارون پرسید: من برای چه؟ بهلول گفت: چون تو پشت پا زده ای به آخرت و زندگی جاودانت و کار من در مقابل کار تو، هیچ است. ((۸۱)) بیان: برای انسان رسیدن به هدف از طریق صحیح مهم است که همانا رضایت خداوند است. رضایت خداوند شکل های مختلفی می تواند داشته باشد، از جمله این که انسان همچون بهلول که از شاگردان امام صادق (ع) است برای فرار از قبول مسئولیت در دستگاه ظلم، همچون بچه ها رفتار می کند. جدای از آن، مربی و پدر و مادر موفق، آن است که برای تربیت کودکان، خودش را ولو برای لحظه ای، در ردیف کودکان قرار دهد تا از راه دوستی و صمیمیت فکرش را به آنها القا کند.

## ۷۳- مقام امامت در دوران کودکی

امام جواد (ع) فرزند حضرت رضا (ع)، پس از شهادت پدر در سال ۲۰۴ قمری، در نه سالگی به امامت رسید و پس از هفده سال امامت به تحریک معتمد عباسی همسر جفا کارش او را در ۲۶ سالگی به شهادت رساند. علی بن اسباط که یکی از یاران امام جواد (ع) بود می گوید: به حضور امام جواد (ع) رسیدم و به خوبی به قامت او خیره شدم، برای این که او را کاملاً به ذهن خود بسپارم تا وقتی که به مصر باز می کردم، چگونگی زیارت آن حضرت را برای دوستانم نقل کنم. در همین هنگام که چنین

فکری از ذهنم می گذشت، آن حضرت که گویی تمام فکر مرا خوانده بود، رو به سوی من کرد و فرمود: ای علی بن اسباط، اراده خداوند در مورد امامت، مانند اراده اودرباره نبوت است و در قرآن می فرماید: ما به یحیی در کودکی، فرمان نبوت و عقل کافی دادیم. ((۸۲)) بیان: جدای از مساله امامت و نبوت که کودکانی این مقامات را احراز کرده اند، نکته ای که شاید بتوان از این روایت استفاده کرد این است که کودکان قابلیت های زیادی را برای قبول مسؤولیت ها دارند، چرا که شواهد زیادی در دست است که انسان های با استعدادی و در سن کودکی به مقام اجتهاد رسیده یا موفق به کسب درجه دکترا شده اند.

## ۷۴ - پسر هوشمند

شخصی که به عنوان زاهد در میان مردم شناخته می شد، روزی مهمان سلطانی شد. در موقع غذا خوردن، کمتر از معمول غذا خورد، اما نمازش را بیش از معمول طول داد. زاهد سالوس، بعد از آمدن به خانه، دوباره غذا خورد. پسر زیرک او متوجه شد که پدرش از غذای شاه به قدر کافی نخورده است. وقتی علت را سؤال کرد، زاهد جواب داد: در حضور شاه زیاد نخوردم تا وجهه پارسایی من حفظ شود و روزی به کار آید. پسر گفت: بنابراین نمازت را نیز قضا کن که در آن جا نماز درستی نخوانده ای تا روزی در درگاه خدا به کار آید. ((۸۳))

## ۷۵ - درخواست فرزند از خداوند

حارث نضری روایت می کند که به امام صادق (ع) عرض کردم: یا ابا عبدالله، من از خاندانی هستم که انقراض پیدا کرده اند، به طوری که کسی از ما باقی نمانده است و من نیز دارای فرزندی نیستم. امام صادق (ع) پس از شنیدن سخنان حارث فرمود: از خدا درخواست فرزند کن و در دعایت بگو: خدایا به من فرزندی ببخش و مرا در این دنیا تنها نگذار، چرا که تو بهترین وارث هستی. حارث می گوید: دستور امام صادق (ع) را عمل کردم و از خدا درخواست فرزند نمودم. خداوند نیز درخواست مرا اجابت فرمود و من صاحب فرزند شدم. ((۸۴)) بیان: در احادیث داریم که شما مؤمنین هر چیزی را، ولو کوچک باشد، از خداوند بخواهید، هر چند که خداوند بدون درخواست دعائیز از باب قدرت و لطف حاجت ها را برآورده می کند.

## ۷۶ - فرزند صالح نجات بخش است

امام صادق (ع) از رسول اکرم (ص) نقل می کند که حضرت عیسی بن مریم از کنار قبری که صاحبش در حال عذاب بود عبور کرد، اما وقتی که سال بعد از کنار همان قبر گذشت، با شگفتی دید که صاحب قبر، این بار، در حال عذاب نیست. حضرت عیسی به خداوند عرض کرد: خدایا چطور سال اول که از این جا گذشتم، او در حال عذاب بود، اما امسال که عبور کردم در حال عذاب نبود. به او وحی شد که: او دارای فرزند صالحی است که راه خدا را دنبال می کند و از جمله یتیمی را پناه داده است، به سبب این عمل صالح، از گناه پدرش چشم پوشی کردیم و او را بخشیدیم. آن گاه رسول خدا (ص) فرمود: آنچه برای بنده مؤمن پس از مرگش باقی می ماند، فرزندی است که بعد از پدر عبادت خدا می کند. آن گاه این آیه را تلاوت کرد: رب هب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا. ((۸۵)) بیان: فرزند صالح، علاوه بر این که فایده اخروی دارد، فایده دنیوی نیز دارد. بسیار اتفاق افتاده است که از اخلاق فرزندپی به اخلاق پدر می برند و چنانچه اخلاق فرزند خوب باشد، مردم در حق پدر و مادرش دعا می کنند و اگر شرور باشد، نفرین حواله شان می سازند.

## ۷۷ - کودک حاضر جواب

امیر اسماعیل سامانی را پسر خوانده ای بود . وقتی آبله در آورد، لطافت بشره صورتش از بین رفت . روزی که در برابر امیر اسماعیل ایستاده بود، امیر از تغییر چهره آن پسر تعجب کرد که آن حسن و زیبایی چگونه به این زشتی تبدیل گردیده است . قاضی بن منصور در آن جا حاضر بود و این آیه را خواند که : ما به بهترین وجه انسان را آفریدیم ، سپس او را به اسفل السافلین برگردانیدیم . قاضی خواست با خواندن این آیه ، طعنه ای به آن پسر زده باشد، اما از آن جایی که خود قاضی نیز آدم بدشکلی بود، پسر در جواب این آیه را خواند : برای ما مثالی می آورد و حال آن که خلقت خودش را فراموش کرده است . قاضی از حاضر جوابی پسری کم سن و سال در مقابل امیر و همراهانش شرمند شد . ((۸۶))

## ۷۸ - کودک باهوش و خداشناس

یکی از حکمای بزرگ به دیدن یکی از دوستان خود رفت . آن شخص پسر کوچکی داشت که با وجود کوچکی سن ، خیلی هوشیار بود . حکیم به آن طفل فرمود : اگر به من بگویی خدا کجاست ، یک عدد پرتقال به تو خواهم داد . پسر با کمال ادب جواب داد : من به شما دودانه پرتقال می دهم اگر به من بگوئید خدا کجاست . حکیم از این پاسخ و حاضر جوابی متعجب گردید و او را مورد لطف خود قرار داد . ((۸۷)) بیان : گرایش به خدا، در نهاد همه انسان ها به ودیعه گذاشته شده است . کما این که خداوند می فرماید : همه افراد بر فطرت خداشناسی آفریده می شوند . این فطرت پاک و الهی باید دور از محیطهای آلوده حفظ شود، و گرنه در محیط آلوده ، فطرت نیز از مسیر الهی خود منحرف خواهد شد .

## ۷۹ - کودکی بعضی از دانشمندان

زاره کولبرن از دوران طفولیت ، استعداد ریاضی اش نمودار بود . گاهی از او می پرسیدند : در یک سال یا بیشتر، چند ثانیه وجود دارد ؟ او پس از تأمل مختصری ، پاسخ صحیح را می داد . جیمزوات مخترع چندین دستگاه میکائیکی و کاشف نیروی بخار، از آغاز کودکی به آزمایش علاقه زیادی داشت و از این راه کامیابی فراوانی در علوم طبیعی به دست آورد . داروین در دوران کودکی به جمع آوری کلکسیون جانوران علاقه داشت . این تمایل طبیعی او را به مطالعه درباره ثبات و یاتحول انواع سوق داد و نظریه اشتقاق و تحول انواع را پس از یک سفر طولانی به وسیله کتاب بنیاد انواع انتشار داد . ((۸۸))

## ۸۰ - حقوق فرزند

پدری که از بی ادبی و نافرمانی های فرزند خود کلافه شده بود، در مجلسی ، نزد دیگران شکایت کرد و از تربیت او اظهار خستگی و عجز نمود . حاضران در مجلس آن پسر را احضار و علت را سؤال کردند . پسر با استفاده از فرصت گفت : آیا فرزند حقوقی بر پدر دارد ؟ آنها جواب دادند : آری طبق روایات وارده و بنابر حکم عقل ، فرزند حقوقی بر پدر دارد . پسر گفت : چه حقوقی ؟ گفتند : نام نیک ، تعلیم قرآن ، تربیت صحیح و . . . . پسر گفت : در این صورت من باید شاکی باشم ، چون پدرم هیچ یک از حقوق مرا رعایت نکرده است و چیزی به من نیاموخته و نام نیک برایم انتخاب نکرده و همسرش (مادر من) قبلاً همسر یک مجوسی بوده است . ((۸۹))

## ۸۱ - سفارش دلسوزانه پدر

دانایی به فرزند خویش وصیت کرد و گفت : من ، پیر و فرسوده شده ام ، دیر یا زود می میرم . پس از من ، تو باید زمام کار خانواده را در دست بگیری . بعد از من ممکن است خانه را بفروشی ، ولی چون سردر خانه با ساختمان اصلی آن متناسب نیست ،

قبل از عرضه و فروش، آن را از نو بساز تا بهتر بتوانی بفروشی. چندی بعد پدر مرد. پسر وقتی که قصد فروش خانه را کرد بنا به توصیه پدر، به نوسازی سردر بنا پرداخت. خرج و زحمت آن کار و مقایسه جزء ناچیز ساختمان با مجموعه بنای آن، موجب گردید که بهای حقیقی و رنج سازندگی را درک کند و در حفظ و حراست آن خانه بکوشد، برای همین از فروش خانه منصرف شد و به فلسفه سفارش پدر پی برد. ((۹۰))

## ۸۲ - جامعه سعادت‌مند

مایل تویسرکانی با حافظه خدادادی خویش از آموختن دریغ نکرد. در سال ۱۳۳۲ قمری در تویسرکان، مدرسه‌ای به سبک دبیرستان‌های امروزی تأسیس کرد که چون مخالف مذاق یا منافع جمعی سودپرست بود، به بهانه این که در این مدرسه، درس‌هایی غیر از درس دین تدریس می‌شود، بساط مدرسه را درهم ریختند و میز و صندلی‌ها را شکستند و تابلو مدرسه را پایین آوردند. مرحوم مایل حکایت می‌کرد: پس از شش ماه که از بستن مدرسه گذشت، روزی از آن جا عبور می‌کردم و دیدم افرادی برای کسب ثواب به دیواری که جای تابلو مدرسه بود سنگ می‌پراندند. مخالفت با مایل بیشتر از تعصبات خشک مذهبی سرچشمه می‌گرفت، لذا مایل مجبور شد از تویسرکان جلای وطن کند و به اراک رهسپار شود. ((۹۱)) بیان: جامعه‌ای سعادت‌مند است که به سلاح علم و ایمان مجهز باشد. دین بدون علم، ملعبه دست منافقان زیرک و علم بدون دین، همواره در انحراف بوده است.

## ۸۳ - کودک سخاوت را از مادر می‌آموزد

در تاریخ می‌خوانیم که صاحب بن عباد، مرد بسیار با سخاوتی بود. خودش گفته است: من این سخاوت را از مادرم آموخته‌ام، زیرا مادرم هر روز که می‌خواست به مدرسه روانه‌ام کند، پولی به من می‌داد و می‌گفت: این پول را صدقه بده. این کار او موجب شد تا من به بخشش خو بگیرم و سخی شوم. اوبالین کار ساده‌اش به من فهماند همان طور که باید به فکر خود باشم، باید به فکر دیگران نیز باشم. ((۹۲))

## ۸۴ - آگاهی‌های کودک مسجدی

امام حسن مجتبی (ع) در هفت سالگی به مسجد می‌رفت، پای منبر رسول خدا (ص) می‌نشست و آنچه در مورد وحی از آن حضرت می‌شنید، در خانه برای مادرش فاطمه زهرا (س) به صورت سخنرانی نقل می‌کرد. روزی حضرت علی (ع) وارد منزل شد و بعد از صحبت با فاطمه زهرا (س) دریافت که ایشان آنچه از آیات قرآن، به تازگی بر پدرش نازل شده است اطلاع دارد. از او پرسید: با این که شما در منزل هستید، چگونه به آنچه که پیامبر (ص) در مسجد بیان کرده‌اند آگاهی دارید؟ فاطمه زهرا (س) جریان را به عرض رساند که فرزندت حسن (ع) مرا از آنچه در مسجد می‌گذرد آگاه کرده است. روزی علی (ع) گوشه‌ای مخفی گردید. حسن (ع) که در مسجد، وحی الهی را شنیده بود، وارد منزل شد و طبق معمول بر متکا نشست تا به سخنرانی پردازد، ولی لکنت زبان پیدا کرد. حضرت زهرا (س) تعجب نمود. حسن (ع) به مادر عرض کرد: تعجب مکن، چرا که شخص بزرگی سخن مرا می‌شنود و این مرا از بیان مطلب باز داشته است. در این هنگام علی (ع) خود را آشکار ساخت و فرزندش را بوسید. ((۹۳))

## ۸۵ - آینده هر کسی در کودکی شکل می‌گیرد

فاطمه بنت اسد، مادر بزرگوار حضرت علی (ع) می گوید: هنگامی که عبدالمطلب از دنیا رفت، شوهرم ابوطالب عهده دار نگهداری پیامبر (ص) گردید. پیامبر در خانه ما بود و من به او خدمت می کردم. در باغ خانه ما چند درخت خرما بود، که خرماهای تازه و شیرینی از آنها به دست می آمد. من هر روز مقداری از آن خرماها را برای آن حضرت می چیدم. یک روز فراموش کردم که برای او خرما بچینم و محمد (ص) آن روز در خواب بود. کودکان همسایه وارد آن باغ شدند و هر چه خرما از درخت ها به زمین افتاده بود برای خود جمع کردند و رفتند. من با ناراحتی و شرمندگی گوشه ای خوابیدم و صورتم را با آستین دستم پوشاندم. ناگهان دریافتم که محمد (ص) از خواب بیدار شده است و به سوی باغ می رود. بی صدا او را دنبال کردم. وقتی وارد باغ شد و به اطراف و زیر درخت های خرما نگاه کرد و خرمایی نیافت، به درخت خرما اشاره کرد و گفت: ای درخت من گرسنه ام. ناگهان دیدم درخت به طرف زمین خم شد و آن شاخه هایی را که خرماهای تازه داشت در دسترس محمد (ص) قرار داد. من از این منظره تعجب کردم. وقتی جریان را برای ابوطالب تعریف کردم، گفت: بدان که او پیامبر خداست و فرزندی از تو متولد خواهد شد که وزیر او خواهد بود. ((۹۴)) کودکی پیامبر اکرم (ص) با کودکی سایر افراد تفاوت هایی داشته است از آن جمله معجزاتی است که در کودکی از ایشان دیده شده است.

## ۸۶ - طفل، شجاعت را ارث می برد

عمرو پسر امام حسن مجتبی (ع)، کودکی بیش نبود که در حادثه کربلا حضور داشت و سپس همراه کاروان اسیران اهل بیت (ع) وارد شام شد. در یکی از مجالس شام، یزید به آن کودک گفت: می توانی با پسر من کشتی بگیری؟ عمرو در پاسخ گفت: من حال کشتی گرفتن ندارم. اگر می خواهی زور بازوی پسر را بدانی، به او شمشیری بده و به من هم شمشیری، تا در حضور تو بجنگیم یا او مرا می کشد که در این صورت به جدم پیامبر (ص) و علی (ع) می پیوندم یا من او را می کشم و او به جدش ابوسفیان و معاویه می پیوندد. یزید از زبان گویا و قوت قلب عمرو تعجب کرد و شعری خواند که معنایش این است: این برگ از آن شاخه درخت نبوت است که چنین شجاع و پرجرات است. ((۹۵))

## ۸۷ - کودک حقیقت بین

خداوند پیغمبر را مامور نمود تا خویشاوندانش را به آیین خود بخواند. پیامبر (ص) به علی بن ابی طالب که آن روز هنوز به سن بلوغ نرسیده بود، دستور داد که غذایی آماده کند، سپس چهل و پنج نفر از سران بنی هاشم را دعوت نمود تا در ضمن پذیرایی از آنها، راز نهفته اش را آشکار سازد، ولی متأسفانه پس از صرف غذا، پیش از آن که سخنی بگوید، ابولهب با سخنان سبک و بی اساس خود، آمادگی مجلس را برای طرح موضوع رسالت از بین برد. پیامبر (ص) مصلحت را در آن دید که طرح موضوع را به روز بعد موکول سازد. روز بعد نیز برنامه خود را تکرار کرد و با ترتیب دادن ضیافتی دیگر، پس از صرف غذا، رو به سران قوم نمود و سخن خود را باستایش خدا و اعتراف به وحدانیت وی آغاز کرد و فرمود: هیچ کس برای کسان خود چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده ام نیاورده است. من برای شما خیر دنیا و آخرت آورده ام. کدام یک از شما پشتیبان من خواهد بود تا برادر و وصی و جانشینم میان شما باشد. سکوتی سنگین مجلس را فرا گرفت. یک مرتبه علی (ع) سکوت را در هم شکست و برخاست و با لحنی قاطع عرض کرد: ای پیامبر خدا، من آماده پشتیبانی از شما هستم. پیامبر دستور داد تا وی بنشیند و سپس گفتار خود را تا سه بار تکرار نمود که هر بار کسی جز علی (ع) پاسخ نگفت. آن گاه پیامبر (ص) رو به خویشاوندان خود نمود و گفت: ای مردم، این جوان، برادر و وصی و جانشین من است میان شما. ((۹۶))

## ۸۸- کودک منطقی فراری نشد

پس از شهادت حضرت علی بن موسی الرضا(ع) مامون خلیفه وقت به بغداد آمد. روزی او به قصد شکار حرکت کرد، در بین راه در نقطه ای چند کودک بازی می کردند. حضرت امام جواد(ع) که در آن موقع سن مبارکش در حدود یازده سال بود، بین کودکان ایستاده بود. موقعی که مرکب مامون به آن نقطه نزدیک شد، کودکان فرار کردند، ولی امام جواد(ع) همچنان خونسرد و بی ت...Y...در جای خود ایستاد. وقتی خلیفه نزدیک شد، به آن حضرت خیره شد. چهره جذاب کودک، او را مجذوب نمود، برای همین توقف کرد و پرسید: چه چیز باعث شد که با سایر کودکان از این جا نرفتی؟ امام جواد(ع) جواب داد: راه تنگ نبود که من با رفتن خود، آن را برای عبور تو وسعت داده باشم. مرتکب گناهی هم نشده ام که از ترس مجازات فرار کنم. از طرفی گمان نکنم که بی گناهان را آسیب رسانی، برای همین در جای خود ماندم و فرار نکردم. مامون از سخنان متین و منطقی کودک به تعجب آمد و پرسید: اسم شما چیست؟ حضرت جواب داد: محمد. گفت: پسر کیستی؟ فرمود: فرزند حضرت رضا(ع) هستم. مامون برای پدر آن حضرت، از خداوند طلب رحمت کرد و راه خود را در پیش گرفت. ((۹۷))

## ۸۹- توجه به یتیم و برکت زندگی

برخی از تاریخ نویسان می گویند: کمتر دایه ای حاضر بوده محمد(ص) شیر دهد، زیرا بیشتر طالب آن بودند که اطفال غیر یتیم را انتخاب کنند تا از کمک های پدران آنها بهره مند شوند. حتی حلیمه نیز از قبول آن حضرت سرباز زد، ولی چون بر اثر ضعف اندام، هیچ کس طفل خود را به او نداد، ناچار شد که نوه عبدالمطلب را بپذیرد. وی به شوهر خود چنین گفت: برویم همین طفل را بگیریم تا بابت دست خالی برنگردیم، شاید لطف الهی شامل حال ما گردد. از قضا چنین شد و از آن لحظه که حلیمه آماده شد خدمت محمد(ص) را به عهده گیرد، الطاف الهی، سراسر زندگی او را فرا گرفت. ((۹۸))

## ۹۰- به گفتار کودک گوش فرا دهیم

موقعی که خلافت به عمر بن عبدالعزیز منتقل شد، هیات هایی از اطراف کشور، برای عرض تبریک و تهنیت به دربار وی آمدند که از آن جمله، هیاتی بود از حجاز. کودک خردسالی در آن هیات بود که در مجلس خلیفه به پا خاست تا سخن بگوید. خلیفه گفت: آن کس که سنش بیشتر است حرف بزند. کودک گفت: ای خلیفه مسلمین، اگر میزان شایستگی به سن باشد، در مجلس شما کسانی هستند که برای خلافت شایسته ترند. عمر بن عبدالعزیز از سخن طفل به عجب آمد، حرف او را تایید کرد و اجازه داد حرف بزند. کودک گفت: از مکان دوری به این جا آمده ایم. آمدن ما نه برای طمع است و نه به علت ترس. طمع نداریم برای آن که از عدل تو برخورداریم و در منازل خویش با اطمینان و امنیت زندگی می کنیم. ترس نداریم، زیرا خویش را از ستم تو در امان می دانیم. آمدن ما به این جا، فقط به منظور شکرگزاری و قدردانی است. عمر بن عبدالعزیز گفت: مرا موعظه کن. کودک گفت: ای خلیفه، بعضی از مردم از حلم خداوند و از تمجید مردم، دچار غرور شدند. مواظب باش این دو عامل در تو ایجاد غرور نکند و در زمامداری، گرفتار لغزش نشوی. عمر بن عبدالعزیز از گفتار کودک بسیار مسرور شد و چون از سن وی سؤال کرد، گفتند: دوازده سال است. ((۹۹))

## ۹۱- شرکت کودکان در واقعه بزرگ

بعد از این که پیامبر(ص) ساکنان نجران را دعوت به دین اسلام کرد، پس از بحث های زیاد، پیشنهاد مباحله شد تا طرفین از

خداوند بخواهند دروغگویان را از رحمت خود دور سازد. هر دو طرف قبول کردند که مراسم مباحله در نقطه ای خارج از شهر مدینه و در دامنه صحرا انجام گیرد. پیامبر از میان امتش تنها چهار نفر را برگزید که عبارت بودند از: علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین (ع) که هنوز کودکی بیش نبودند. پیامبر (ص) در حالی که حسین (ع) را در آغوش داشت و دست حسن (ع) را در دست گرفته بود و علی و فاطمه به دنبال آن حضرت حرکت می کردند، گام به میدان مباحله نهاد و به همراهان خود گفت: من هر وقت دعا کردم، شما دعای مرا آمین بگویید. سران هیأت نمایندگی نجران و پیش از آن که با پیامبر روبه رو شوند به یکدیگر می گفتند: هر گاه دیدید که محمد افسران و سربازان خود رابه میدان مباحله آورد، بدانید که وی در این صورت فردی غیر صادق است، ولی اگر با فرزندان و جگر گوشه هایش به میدان آمد، معلوم می شود صادق است. آنها وقتی چهره نورانی پیامبر (ص) و چهارتن از عزیزانش را مشاهده کردند، متحیر شدند و از ترس این که نفرین آنها مستجاب شود از مباحله منصرف شدند. ((۱۰۰))

## ۹۲ - دختر خردسال، بهترین غم خوار

حدود سه سال قبل از هجرت، پیامبر (ص) دو یار و حامی باوفای خود، یعنی ابوطالب و خدیجه را از دست داد. رحلت این دوبرگوار به قدری سخت بود که پیامبر (ص) آن سال را عام الحزن ((۱۰۱)) نامید. اما به جای ابوطالب و فرزندش علی (ع) و به جای خدیجه و دخترش فاطمه (س) بودند که ضایعه رحلت آنها را جبران کنند. علی (ع) در آن وقت نوزده سال داشت و فاطمه (س) - طبق احادیث معروف - بیش از پنج سال نداشت. اما همین دختر پنج ساله، مونس فداکار و مهربان و شجاع برای پیامبر (ص) بود. گاه دشمنان سنگدل، خاک یا خاکستر بر سر پیامبر (ص) می پاشیدند، چون پیامبر (ص) به خانه می آمد فاطمه (س) خاک و خاکستر را از سر و روی پدر پاک می کرد، در حالی که اشک در چشمش حلقه زده بود. پیامبر (ص) می فرمود: دخترم، غمگین مباش! خداوند، حافظ پدر تو است. روزی دشمنان اسلام در حجر اسماعیل اجتماع کردند و سوگند خوردند که هر کجا محمد (ص) را یافتند او را بکشند. فاطمه (س) این خبر را شنید و به اطلاع پدر رساند تا آن حضرت مراقبت بیشتری از خود کند. باز در همان سال ها، ابوجهل عده ای از افراد پست را مامور کرد تا وقتی پیامبر (ص) در مسجد الحرام در حال نماز به سجده رفت، شکمبه گوسفندی را بر سر ایشان بیفکنند. وقتی این عمل زشت و ناجوانمردانه انجام شد، ابوجهل و مزدورانش با صدای بلند به ایشان خندیدند. بعضی از یاران پیامبر این منظره را دیدند، ولی کسی جرات نکرد پیش برود و شکمبه را بردارد. این خبر به گوش حضرت فاطمه (س) رسید، با شتاب به مسجد الحرام رفت و آن را برداشت و با شجاعت مخصوص خودش، ابوجهل و یارانش را باشمشیر بیان، سرزنش و نفرین فرمود. ((۱۰۲))

## ۹۳ - یک راه تنبیه

امام باقر (ع) فرمود: پدرم در رهگذر پدر و پسری را دید که با هم می رفتند، ولی پسر از خود راضی و در حال حرکت و به بازوی پدرش تکیه کرده بود. پدرم، زین العابدین (ع) از این عمل ناپسند پسر، آن چنان خشمگین شد که تا پایان زندگی با آن پسر حرف نزد. ((۱۰۳)) علی می فرماید: صفت ناپسند از خود راضی بودن، وسیله آشکار شدن زشتی ها و مصایب آدمی است. ((۱۰۴)).

## ۹۴ - اثر فال بد در کودک

در یکی از خانواده های بزرگ اروپایی، که به نحوست عدد سیزده عقیده ثابتی داشتند، دختری در روز سیزدهم ماه متولد شد.

زمانی که دختر بزرگ شد و به این مطلب پی برد ناراحت و آزرده خاطر گشت. او هر قدر بزرگ تر می شد نگرانی اش افزوده می گشت و همیشه متأثر و افسرده به نظر می رسید. او عقیده داشت که نحوست روز ولادتش باعث بدبختی وی خواهد شد. پدر و مادر برای درمان دختر به دکتري روان شناس متوسل شدند تا نگرانی و افسردگی وی را علاج کنند. تلاش های بی وقفه روان شناس و بی نتیجه ماند و او خود را همچنان بدبخت و تیره روز می دانست و از بدبختی خود با دیگران سخن می گفت. دختر پس از فراغت از تحصیل، شوهر کرد و فرزند آورد، ولی همیشه در آتش نگرانی می سوخت. روزی با همسر و کودک خود در ماشین شخصی نشسته بود و از خیابان عبور می کرد. دکتر روان شناس آنها را دید، پس از توقف ماشین، به آنها نزدیک شد و به زن جوان گفت: حالا- متوجه گفته های من شدي؟ تو بی جهت زندگی را بر خود تلخ کردی، می بینی که اکنون در کمال سلامت با همسر مهربان و کودک عزیزت زندگی می کنی و خانم خوشبختی هستی. زن جوان که هنوز اثر تلقینات از وجودش محو نشده بود با گریه و ناراحتی گفت: آقای دکتر من یقین دارم که عاقبت و نحوست عدد سیزده دامنگیر من خواهد شد و مرا بدبخت خواهد کرد. ((۱۰۵)) بیان: فال بد برای کسانی که به آن عقیده دارند یکی از عوامل مهم ایجاد نگرانی و عقده روحی است. فال بد از نظر اسلام منشا و اساسی ندارد و مردود است.

### ۹۵- تاثیر استاد در ایمان کودک

سید محسن جبل عاملی از علمای بزرگ شیعه در دمشق مدرسه ای ساخت تا فرزندان شیعیان در آن جا به فراگیری علم بپردازند. ایشان شاگردی داشت به نام عبدالله که از ذهن سرشاری برخوردار بود و توانسته بود در مدت کوتاهی تحصیلات خود را در دمشق به پایان رساند و برای فراگیری بعضی علوم به آمریکا سفر کند. او از مدت ها قبل در یکی از دانشگاه های آمریکا اسم نویسی کرده و راه درازی را پیموده بود تا در امتحان ورودی شرکت کند. اما وقتی در صف ورود به جلسه ایستاده بود متوجه شد اگر عجله نکند وقت نماز می گذرد، لذا با شتاب جهت اقامه نماز حرکت کرد. افرادی که پشت سرش بودند فریاد برآوردند: کجا می روی، نوبت شما نزدیک است و اگر دیر بررسی جلسه دیگری بر گزار نمی گردد. عبدالله جواب داد: من یک تکلیف دینی دارم و اگر انجام ندهم وقت آن می گذرد و آن بر امتحان مقدم است و با توکل به خدا مشغول نماز خواندن شد. از قضا وقتی نمازش تمام شد نوبتش نیز گذشته بود. برگزار کنندگان امتحان وقتی متوجه این قضیه گردیدند، از ایمان عبدالله به شگفت آمده بودند و از او دوباره امتحان به عمل آوردند. عبدالله در نامه ای خطاب به استادش در جبل عامل، نوشته بود: من درس ایمان و عمل به تکالیف را از شما آموخته ام. سید محسن بسیار خوشحال گردید و از این که توانسته بود چنین شاگردی پرورش دهد در پیشگاه خداوند شاکر بود. ((۱۰۶))

### ۹۶- منزلت کودک شیرخوار

خورشید اسلام تازه از مدینه طلوع کرده بود و مسلمانان تقید خاصی به احکام اسلام داشتند. روزی صدای اذان از مسجد النبی برخاست و جمعیت با صفوف فشرده و ازدحامی وصف ناشدنی پشت سر رسول اکرم به نماز ایستادند. ناگاه صدای گریه طفل شیرخواری از گوشه مسجد بلند شد. رسول اکرم با شنیدن صدای گریه دلخراش کودک در به جا آوردن اعمال نماز تعجیل کرد. نمازگزاران که گریه کودک برایشان اهمیتی نداشت و تا مدتی قبل دختران نوزاد خویش را زنده زنده در زیر خاک می کردند و هنوز با عمق احکام اسلام نیز آشنایی پیدا نکرده بودند، از این حالت رسول خدا تعجب کردند و پنداشتند که حادثه ای برای رسول خدا پیش آمده است. نماز که تمام شد، از حضرت پرسیدند: آیا مساله خاصی پیش آمد که چنین با عجله نماز را به پایان رساندید؟ رسول اکرم فرمود: آیا شما صدای گریه کودک را نشنیدید؟ وقتی رسول خدا این جمله را

فرمود، تازه آنها فهمیدند رسول خدا برای گریه کودک، نماز را سریع به پایان رسانده است تا کودک مورد ملاحظت و نوازش قرار گیرد. ((۱۰۷))

## ۹۷- به بزرگ و کوچک احترام کنید

پیرمردی که گذشت زمان نیرو و قوت جوانی را از او باز گرفته بود، با صورتی پرچروک و دستانی خشکیده و ریشه دار و لباس هایی کهنه و قدی خمیده و سکوتی سرد که از بی کسی و ناداری او حکایت می نمود، از مصیبت دنیا به رسول اکرم (ص) پناه آورده بود تا در جوار حضرتش جان خسته اش را آرامش بخشد. عده ای از اصحاب تا او را دیدند، چون هیچ یک از ملاک هایی را که اهل دنیا برای آن به هم احترام می گذارند نداشت (نه پول، نه مقام، نه قبیله معروف و...) از راه دادن ایشان به محفل خویش امتناع کردند. رسول اکرم که برای پیران و کودکان امت خویش احترام زیادی قائل بود تا این صحنه را دید فرمود: کسی که به خردسالان ما احترام نکند و پیران ما را مورد تکریم قرار ندهد از ما نیست و با ما پیوستگی ندارد. اصحاب تا این جمله را شنیدند متنبه شدند و به سرعت جای را برای پیرمرد باز کردند و او را با احترام در بین خود جای دادند. ((۱۰۸))

## ۹۸- از مال حلال به فرزندان بخورانید

آیه الله العظمی سید محمد کاظم یزدی مرجع بزرگ عالم تشیع، در اواخر عمر با برکت خویش روزی عده ای از بزرگان نجف را در جلسه ای گرد هم آورد و چهار نفر را به عنوان وصی برای خود معین نمود تا پس از مرگش مقداری از وجوهات شرعیه را که نزد ایشان بود به مجتهد بعد از وی تحویل دهند. در همین حال یکی از نوادگان ایشان به نام حاج آقا رضا صاحب کتاب بزم ایران به سید عرض کرد: بعضی از نوادگان شما یتیم هستند و تا به حال تحت سرپرستی شما بوده اند، خوب است چیزی از این اموال را هم برای آنها تعیین کنید. سید با آن حال کسالتی که داشت فرمود: نوادگان من اگر متدین هستند خدا روزی آنها را می رساند و اگر نه چگونه از مالی که از آن من نیست به آنها کمک کنم. بدین ترتیب حاضر نشد از اموال بیت المال استفاده شخصی نماید و به فرزندان بخوراند و همین باعث شد که در آینده فرزندان و نوادگان ایشان جزو ستارگان علم و اندیشه و از فقها و صاحب نظران طراز اول عالم اسلام گردند. ((۱۰۹))

## ۹۹- نوازش فرزندان شهدا

جعفر بن ابی طالب یکی از بزرگ ترین یاران رسول اکرم و برادر حضرت علی (ع) است. وی در هجرت مسلمانان به حبشه، سرپرستی آنها را بر عهده داشت و بعد از بازگشت به مدینه یآوری قهرمان و غم خواری نستوه برای رسول خدا بود. وقتی در جنگ با مشرکین دودستش قطع گردید و به شهادت رسید، رسول اکرم درباره اش فرمود: خداوند عوض این دو دست دو بال به جعفر عنایت نمود و جعفر در بهشت با آنها پرواز می کند، لذا به جعفر طیار معروف گردید. خبر شهادت جعفر مدینه و خصوصاً بنی هاشم را غرق در غزا کرد. رسول اکرم (ص) برای دلجویی از فرزندان جعفر به منزلش آمد و به اسماء بنت عمیس و همسر جعفر، فرمود: فرزندان جعفر را بیاور! کودکان که متوجه شدند رسول خدا به منزلشان آمده، شتابان به حضور حضرت شرفیاب شدند. رسول اکرم (ص) آنها را به آغوش گرفت و آنها را بویید و با آنها بسیار مهربانی کرد، به طوری که عبدالله بن جعفر، پس از سال ها، آن خاطره در ذهنش مانده بود و می گفت: خوب به یاد دارم روزی که رسول اکرم (ص) به خانه ما آمد و خبر شهادت پدرم را به مادرم داد و دست بر سر من و برادرم کشید. ((۱۱۰))

## ۱۰۰ - مقام معلم

شخصی در مدینه مدرسه ای تاسیس کرد و به آموزش کودکان مشغول بود. روزی یکی از فرزندان امام حسین (ع) به مدرسه وی رفت و آیه شریفه الحمد لله رب العالمین را آموخت. وقتی به منزل برگشت، آیه را تلاوت کرد و معلوم شد آن را در مدرسه ای از معلم آموخته است. امام حسین (ع) هدایای زیادی برای معلم فرستاد به طوری که موجب شگفتی عده ای از یاران آن حضرت گردید. آنها نزد امام آمدند و عرض کردند: آیا آن همه پاداش به معلم رواست که شما در برابر آموزش یک آیه، این همه هدیه برای معلم فرستاده ای؟! حضرت فرمود: آنچه که دادم چگونه برابری می کند با ارزش آنچه که او به پسر آموخته است. ایشان با این کار ارزش والای معلم را به تمامی یاران و پیروان خود گوشزد نمود. ((۱۱۱))

## پی نوشتها

۱- نفایس الاخبار، ص ۲۸۶. ۲- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۵. ۳- مکارم الاخلاق، ص ۱۱۳. ۴- حسین مظاهری، خانواده در اسلام، ص ۱۶۱. ۵- طوسی، الغیبه، ص ۱۸۸. ۶- خانواده در اسلام، ص ۱۷۲. ۷- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۸۲. ۸- گفتار فلسفی (کودک)، ج ۲، ص ۵۲. ۹- بحارالانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۹. ۱۰- بحارالانوار، ج ۲، ص ۱۵۲. ۱۱- در سایه آفتاب، خاطرات حسن رحیمیان، ص ۱۹۴. ۱۲- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۲۹۵. ۱۳- از بزرگ ترین شعرای صدر اسلام است که اشعاری بلند در مدح ائمه (ع) نیز دارد. ۱۴- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۲۱. ۱۵- راهنمای سعادت، ص ۱۰۷. ۱۶- حسین مظاهری، تربیت فرزند در اسلام، ص ۱۴۴. ۱۷- تربیت فرزند در اسلام، ص ۹۰. ۱۸- در سایه آفتاب، ص ۱۲۹. ۱۹- نهج البلاغه، حکمت ۳۴۶. ۲۰- در سایه آفتاب، ص ۱۲۶. ۲۱- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۰. ۲۲- جعفر سبحانی، رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۴. ۲۳- در سایه آفتاب، ص ۲۳۷. ۲۴- رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۱۰. ۲۵- رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۵۸. ۲۶- محمدجعفر امامی، بهترین راه غلبه بر نگرانیها و ناامیدیهها، ص ۱۸۲. ۲۷- مرتضی مطهری، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۲۸-۲۹. ۲۸- تربیت فرزند در اسلام، ص ۸۹. ۲۹- محمدجعفر امامی و محمد رضا آشتیانی، ترجمه گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰. ۳۰- درس اخلاق آیه الله مکارم شیرازی، ۷/۳/۷۲، مدرسه امیرالمؤمنین. ۳۱- سید مهدی شمس الدین، اخلاق اسلامی، ص ۷۸. ۳۲- مجموعه ورام، ص ۲۳۵. ۳۳- داستانهای مثنوی مولانا، دفتر دوم، ص ۸۵. ۳۴- گنجینه لطایف، ص ۳۶. ۳۵- غلامرضا گلی زواره، داستانهای مدرس، ص ۱۲۳. ۳۶- رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۳۶. ۳۷- همان، ص ۷. ۳۸- بحارالانوار، ج ۹، ص ۵۳۶. ۳۹- ریموند بیچ، ما و فرزندان ما، ص ۶۱. ۴۰- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۶. ۴۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۶. ۴۲- مصطفی وجدانی، سرگذشتهای ویژه از زندگی حضرت امام خمینی، ج ۵، ص ۶۶. ۴۳- کسی که یکی از چشم هایش معیوب باشد. ۴۴- حرب: جنگ. ۴۵- ثمرات الاوراق، ص ۶۴. ۴۶- سرگذشتهای ویژه از زندگی استاد مطهری، ص ۱۰۵. ۴۷- داستان دوستان، ج ۵، ص ۲۵۷. ۴۸- بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۹۳. ۴۹- سفینه البحار، ج ۶، ص ۳۳۳. ۵۰- قرب الاسناد، ص ۳۱. ۵۱- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۵. ۵۲- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۸۶. ۵۳- هدیه الاحباب، ص ۱۹۶. ۵۴- بحارالانوار، ج ۳۷، ص ۸۷. ۵۵- مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۷. ۵۶- همان، ص ۶۲۶. ۵۷- مکارم الاخلاق، ص ۲۲۱. ۵۸- مرتضی انصاری، زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ص ۵۷. ۵۹- محمددشتی و سید کاظم محمدی، نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۱۱۸. ۶۰- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۸۳. ۶۱- تتمه المنتهی، ص ۱۷. ۶۲- مستطرف، ج ۲، ص ۲۱۸. ۶۳- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۲۳. ۶۴- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۲۳. ۶۵- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۳. ۶۶- آیه الله سید محمد مهدی بحر العلوم. ۶۷- شیخ طوسی، امالی، ج ۱، ص ۱۱۴. ۶۸- بحارالانوار، ج ۱۵، ص ۳۷۶. ۶۹- شعبانعلی لامعی،

حکایات برگزیده، ص ۶۳. ۷۰- عوفی، جوامع الحکایات و لوازم الروایات، ص ۴۳. ۷۱- وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۱۷. ۷۲- منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۹۸. ۷۳- مجمع البیان، ج ۱، ص ۵۰۶. ۷۴- بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۵. ۷۵- رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۲۱۸. ۷۶- داستانهای از زندگی امیر کبیر، ص ۴۷. ۷۷- بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۷. ۷۸- مرتضی مطهری، سیره نبوی، ص ۷۱. ۷۹- مصطفی زمانی وجدانی، داستانها و پندها، ج ۱، ص ۱۵. ۸۰- ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۵۵. ۸۱- تربیت فرزند در اسلام، ص ۱۶۱. ۸۲- الحویزی، تفسیر نورالثقلین، ج ۵، ص ۱۳. ۸۳- گلستان سعدی، حکایت ششم، ص ۱۰۴. ۸۴- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۶. ۸۵- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۹۸. ۸۶- کلیات شیرین حکایت جامع التمثیل، ص ۲۵. ۸۷- دانستیهای تاریخی، ص ۳۹۸. ۸۸- رمز پیروزی مردان بزرگ، ص ۸. ۸۹- احمد بهشتی، اسلام و تربیت کودک، ص ۲۲۸. ۹۰- مجله خواندنیها، ش ۵۳، ص ۲۳. ۹۱- باغ دلگشا، کشکول صفا، ص ۶۱۴. ۹۲- تربیت فرزند از نظر اسلام، ص ۸. ۹۳- سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۸۴. ۹۴- الغدیر، ج ۷، ص ۳۹۸. ۹۵- منهاج الدموع، ص ۳۸۳. ۹۶- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۳ و ۶۲. ۹۷- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۹۱. ۹۸- ابن هشام، سیره، ج ۱، ص ۱۷۱ و ۱۷۲. ۹۹- مستطرف، ج ۱، ص ۴۶. ۱۰۰- مجمع البیان، ج ۱، ص ۷۶۲. ۱۰۱- سال اندوه. ۱۰۲- مناقب، ج ۱، ص ۷۱. ۱۰۳- مجموعه ورام، ج ۲، ص ۲۰۸. ۱۰۴- غرالحکم، ص ۳۳۸. ۱۰۵- گفتار فلسفی (کودک)، ج ۲، ص ۴۹۹. ۱۰۶- غلامحسین عابدی، دانستیهای تاریخ، ج ۲، ص ۱۸۴. ۱۰۷- فروع کافی، ج ۶، ص ۴۸. ۱۰۸- مجموعه ورام، ج ۱، ص ۸۰. ۱۰۹- سید محمد کاظم یزدی فقیه دورانیش، ص ۱۴۰. ۱۱۰- بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۹۲. ۱۱۱- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۳، داستان دوستان، ج ۱، ص ۷۱.

### کتابنامه

۱. ابن ابی الحدید: شرح نهج البلاغه، چاپ دوم، داراحیاء التراث العربی، بیروت ۱۳۸۶ق، ج ۱۰. ۲. ابن ابی فراس، ورام: مجموعه ورام، بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۶۵ ش، ج ۱، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱ و ۲. ۳. ابن شهر آشوب: مناقب، انتشارات علامه، ج ۴ و ۴. ابن هشام: سیره، منشور المکتبه المصطفی، ج ۱. ۵. الالبیسهی المحلی، شهاب الدین محمد بن احمد ابی الفتح: مستطرف، ناشر عبدالحمید حنفی، ج ۱ و ۲. ۶. امامی، محمدجعفر: بهترین راه غلبه بر نگرانیها و ناامیدیها، چاپ هشتم، انتشارات نسل جوان، ۱۳۶۸ ش. ۷. امامی، محمدجعفر و آشتیانی، محمدرضا: ترجمه گویا و شرح فشرده ای بر نهج البلاغه، چاپ اول، انتشارات مطبوعات هدف، ج ۳. ۸. انصاری، مرتضی: زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، ۱۳۸۰ ق. ۹. بذرافشان، مرتضی: سید محمد کاظم یزدی فقیه دورانیش، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ش. ۱۰. بلخی، جلال الدین محمد: داستانهای مثنوی مولانا، انتشارات انجمن کتاب، دفتر دوم. ۱۱. بهشتی، احمد: اسلام و تربیت کودک، چاپ اول، چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ ش. ۱۲. حبله رودی، محمد: کلیات شیرین حکایت جامع التمثیل، انتشارات مروی. ۱۳. حسینی بحرانی، سید هاشم: تفسیر برهان، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان. ۱۴. حکیمی، محمود: داستانهای از زندگی امیر کبیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۱۵. حمیری قمی، عبدالله بن جعفر: قرب الاسناد، مکتبه النینوی الحدیثه. ۱۶. رحیمیان، حسن: در سایه آفتاب. ۱۷. ریموند بیچ: ما و فرزندان ما، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر. ۱۸. دشتی، محمد و محمدی، سید کاظم: نهج البلاغه، چاپ ششم، انتشارات امیرالمؤمنین، ۱۳۷۵ ش. ۱۹. سبحانی، جعفر: رمز پیروزی مردان بزرگ، چاپ اول، چاپ محمدی علمیه تبریز، ۱۳۴۸ ش. ۲۰. الطوسی، محمد بن حسن: الغیبه، انتشارات نینوی. ۲۱. سرگذشتیهای ویژه از زندگی استاد مطهری، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه نشر و تحقیقات ذکر. ۲۲. سعدی، مصلح الدین: گلستان سعدی، چاپ هیجدهم، انتشارات قدیانی، ۱۳۷۶ ش. ۲۳. شریفی یزدی، علی: باغ دلگشا، کشکول صفا، ۱۳۷۰ ش. ۲۴. شمس الدین، سید مهدی: اخلاق اسلامی، انتشارات شفق، ۱۳۷۳ ش. ۲۵. الطبرسی، شیخ رضی الدین ابی نصر بن فضل: مکارم الاخلاق، چاپ ششم

، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ، ۱۳۹۲ ق . ۲۶ . طبرسی ، فضل بن حسن : مجمع البیان فی تفسیر القرآن ، چاپ اول ، دارالمعرفه ، ۱۳۶۵ ش ، ج ۱ . ۲۷ . طبری ، محمد بن جریر : تاریخ طبری ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ، ج ۲ . ۲۸ . عابدی ، غلامحسین : دانستیهای تاریخ ، چاپ دهم ، چاپخانه علمیه قم ، ۱۴۱۱ ق ، ج ۲ . ۲۹ . عاملی ، شیخ حر : وسائل الشیعه ، چاپ چهارم ، دارالثرات العربی ، ۱۳۹۱ ق ، ج ۱۵ . ۳۰ . العروسی الحویزی : تفسیر نورالثقلین ، ج ۵ . ۳۱ . علی بن محمد بن حجه الحموی : ثمرات الاوراق ، چاپ اول ، مکتبه الخانجی ، مصر ۱۹۷۱ م . ۳۲ . عوفی ، سدیدالدین محمد : جوامع الحکایات و لواجم الروایات ، چاپ دوم ، سازمان چاپ و پخش کتاب ، ۱۳۴۰ ش . ۳۳ . فلسفی : گفتار فلسفی (کودک) ، هیئت نشر معارف اسلامی ، ۱۳۴۲ ش ، ج ۲ . ۳۴ . قرنی گلپایگانی ، علی : منهاج الدموع ، چاپ سوم ، دارالفکر ، ۱۳۶۹ ش . ۳۵ . قمی ، شیخ عباس : سفینه البحار ، نشر دارالاسوه ، ۱۴۱۴ ق . ۳۶ . تتمه المنتهی ، چاپ دوم ، انتشارات کتابفروشی داوری ، ۱۳۲۷ ق . ۳۷ . منتهی الامال ، چاپ دوم ، کانون انتشارات علمی ، ۱۳۶۳ ش ، ج ۱ . ۳۸ . وقایع کربلا ، چاپ مؤسسه مطبوعاتی حسینی . ۳۹ . هدیة الاحباب ، چاپ دوم ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۶۳ ش . ۴۰ . کلینی ، یعقوب : فروع کافی ، ج ۶ . ۴۱ . گلی زواره ، غلامرضا : داستانهای مدرس ، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر . ۴۲ . لامعی ، شعبانعلی : حکایات برگزیده ، نمایشگاه کتاب قم ، ۱۳۶۸ ش . ۴۳ . م ، فرزاد : گنجینه لطایف ، انتشارات بنیاد ، ۱۳۴۷ ش . ۴۴ . مجلسی ، محمدباقر : بحارالانوار ، چاپ دوم ، مؤسسه الوفاء ، ۱۴۰۳ ق . ۴۵ . محمدی اشتهااردی ، محمد : داستان دوستان ، چاپ اول ، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی ، ۱۳۷۰ ش ، ج ۱ و ۵ . ۴۶ . داستانهای مثنوی ، انتشارات پیام آزادی ، ج ۳ . ۴۷ . محمدی ری شهری ، محمدی : بهترین راه شناخت خدا ، چاپ دوم ، انتشارات یاسر ، ۱۳۶۲ ش ، ج ۱ . ۴۸ . مطهری ، مرتضی : تعلیم و تربیت در اسلام ، انتشارات الزهراء ، ۱۳۶۲ ش . ۴۹ . سیره نبوی ، انتشارات اسلامی . ۵۰ . مظاهری ، حسین : تربیت فرزند در اسلام ، چاپ اول ، سازمان تبلیغات اسلامی ، ۱۳۷۰ ش . ۵۱ . خانواده در اسلام ، چاپ پنجم ، انتشارات شفق ، ۱۳۷۲ ش . ۵۲ . نجفی امینی ، عبدالحسین : الغدیر ، دارالکتب الاسلامیه ، ج ۷ . ۵۳ . نوری طبرسی ، حسین : مستدرک الوسائل ، انتشارات المکتبه الاسلامیه ، ۱۳۸۲ ق ، ج ۲ . ۵۴ . الواعظ السدهی الاصفهانی ، ابوالقاسم : نفایس الاخبار ، چاپ چهارم ، انتشارات کتابفروشی بنی هاشم ، ۱۳۸۲ ق . ۵۵ . وجدانی ، مصطفی : سرگذشتهای ویژه از زندگی حضرت امام خمینی ، چاپ دوم ، انتشارات پیام آزادی ، ۱۳۶۲ ش .

سلام الله علیها  
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال  
www.noorfatimah.org